

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلوک ۱۳۷ متصرفت دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوچه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را بدسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طرود کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

با مردم خانواده‌ها



و آتشی های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاورون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاورون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاورون یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاورون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاری و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوشیاری کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاورون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبیات مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکاری ما اند بسیاری خواننده گان ما خاوری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاورون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته کاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه به عرض تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هر چند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هر چند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاورون برای خواننده گان افتخانی در دایره مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاورون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاورون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر است که به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاورون در دوسال



سیاورون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاورون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاورون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی برای مجله بی که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاورون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از موارد این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهر چه آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاورون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته گشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد اکبر نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
مهالک ميلاد يادگار هر کال به د پير
د زينت او برتښن صورت لمانځل
کوي، خو له دې به پورته د انوسون
وېر بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء په تقريرونو
لمانځل کوي، بې له دې چه
د رسول (ص) د تعليماتو سره
وړوکي رڼا اوږه زموږ
د زړونو توټم ته ورسوي او يا
زموږ د نفسانيت په زنجيرونوکس
راټکيل شوي، خو ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول
چه په هغې کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بي مفهومه
او بي معنی اشعارو سله ريدي
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه
او هېڅ نېسي نېباني نه ليدل
کوي، هغه خبرې او تقريرونه
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږه
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي
هغه ټولې بي معنی او بي اثره
تعليمي ويناوي او خبرې دي.
د ميلاد نېسي (ص) د جشن ل
لمانځلو څخه تر هغه څخه پوري
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکره او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم څه فايد لاس ته
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبرې
تش تليخ او په منلو وساتلو پوري
تړلي وي او زموږ د تکلا ر-
رهنا ونه گزول شي.
حضرت رسالت (ص) په پير و
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کوي. باک قرآن رسول
کريم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کوي او د رسول کريم (ص)
قول يې، تاسه ايمده کړيدي.
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. د رسول (ص) سنت دې د
پېغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په
قول او فعل وينا او کولوکې هېڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) بېروي
کوي، معنی په اصول او کولوکې يې
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.
چيري چه توپير او بېلوالی بېده ا
شي، هلته ايمان په نفاق اسلام
په گڼو حق په باطل اولم بېه
جهل ته بدلېږي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه
کوي، عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
معياري گزوي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وينوکس
داسې گڼل شي او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموږ په زړونوکې د
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو
موږ بايد د خپل نفس په مقابل
کې خپل د رڼې غوره کړو او وگورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه؟ که چيري موږ کې بېه
رشتيا سره لږ څه اخلاص او مينه
پاتې وي نو موږ بايد دې تسه
بحير شو چه موږ دغه څه د پاسه
يو زړ او خلور سوو کولوکې د رسول
کريم (ص) تعليمات ترڅه
ند اړي مسخ کوي او د حق لسه
لپاري څومره لږي شوي يو.
مذ هب په تشواو يې عمله نمرود

تقريرونو، مشاعرو او شمارونو
با ندي ژوندي نشي پاتې کيد ي
سپا سي شمارونه پواصي لسه
سپا ست سره بېه ښکاره شوي،
مذ هب کې له علم سره ژوند پيدا
کوي، د نفس له تزکس شپوه بېه
ژوندانه کې نوي هيلې پيدا کوي،
حقيقي مينې او انسانيت څخه د
انسانی صفاتو نښي ژوند مينځ
ته راغی.
که چيري موږ په صاد قانه صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دې
بحان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دي
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معياري څه او زموږ د زمانې مسايل
څه شي دي او د هغود حل کيدو
په لار کې هغه خړنگه گټور ثابتي
خړنگه چه د رڼې او ناروغتيا
علاج يې د صحيح تشخيص کيدو
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترڅو چه موږ د خپلو

د کایناتو پرتولو لنډ واوچو یو
شان نازل شوي چه هغه انسان
نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
لمس دعوت ورکوي چه هغه د
خدای د عدل او حکمت یې ساري
خزانه ده همدغه شان خدای
تعالی (ج) انسان ته د علم د
زد کړي لپاره نه کمید ونکی تند وور
به برخه کړي ترخوچه هغه د علم
د بحر دین سر او سامانه ساحل له
لید ونه ونه پارسی - ریشتی علم
د دین علم دي او نور ټول علوم
د هغه خانگی دي او ټول علوم
به ترهغه وخته پوري د علم په مقام
کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
وخت چه د هغه رابطه له دین
سره وشلېږي نو هغه وخت غیږ له
دي چه هغه گټور نشي پاتې کیدي
د انسان لپاره د مرګ سبب گزني
کوم وخت چه نفس طالت له مذ هب
خخه بیلېږي دغه وخت کې هغه
د خلکو د غلطولو اوس لاري کولو
لپاره پکار لویږي همدغه شان
کوم وخت چه ساپس له مذ هب
خخه بیل شي دغه وخت د ظلم
وژني تباهي اوبدي سامان
برابروي کوم وخت چه سیاست له
مذ هب خخه بیل شي دغه وخت
کې هغه د عدل مساوات او
انسانیت د وژني موجب گزني او
همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
له مذ هب خخه فاصله نیسي نو
دغه وخت کې هغه د بصیرت او
سمی لیدني په خدای انسان په
هغو تورتیاوکی سرگرداوي چه
له هغو خخه بیرونه د صحیح او
سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل
کیدی یو په دي حساب یواځی -
ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
خخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
ته رسیدی چه هغه د علم له گداز
خخه راوړي، ټوله همدې کبله
اسلام یواځی د عقایدوله مجمو
هی خخه مطلب ندي بلکه هغه د
علومو سرچینه ده از د علم خخه
مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار
اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
خخه مطلب عمل دي، رحمنه
المغلا تو خخه مراد او مطلب هغه عمل
دي چه به ریشتی علم باندې بنا
او شروع شوي وي، علم یون هغی
عمل دي او عمل یو جسمانی فعل

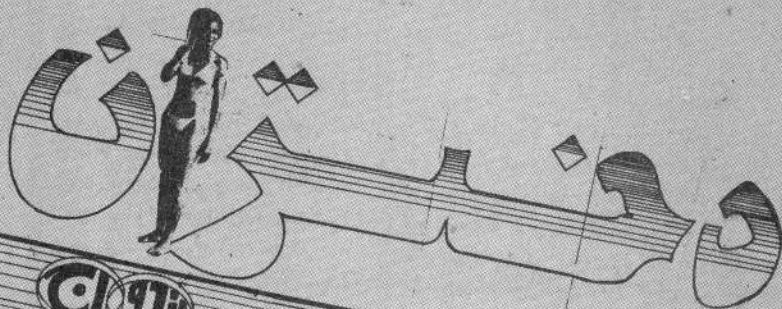
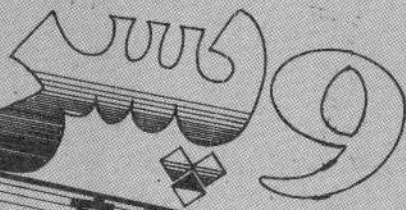
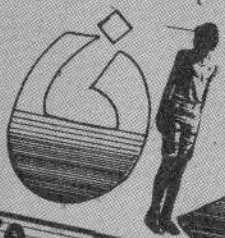
پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
بت شکنی هم وه او د خدای پر -
ستی تعلم هم ورکه چیري خدای
تعالی (ج) منی، نولمري بتان
ما خکړي هغه د هغی بت وي او که
مان وي د هغه لمري جزو لاله
تتقیدي او د هغه برخه یسی
تعصیبي دي غیرله الله مه منی او
الله منی کوم وخت چه خلکو
خدای ومانه هغوي وویل چه
خدای عادل دي د الهی عدل
عقیده یواځی عقیده د عقیدې
لپاره نده بلکه د علم اثبات
او تکمیل د تاد و پوره د دی
لپاره چه هغه انسان د عدل او
حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
تیا روي چه هغه د کایناتو نظام
کې پته دي او ترخوچه هغه د علم
یقین ترمنزل پوري ونه رسیدی
ترهغه وخته پوري الله تعالی
باندې ایمان د هغه د یقین
منزل کې پاتې کیدی پر ایمان باندې
د یقین اویا ورکولو اهمیت د دي
چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی
نشي دلته یقین په شک تید بیل
شو، هلته په ثبات کې ترزل مینځ
ته رافي، منافقینو سره له هرڅه
ترمخه دغه وشو هغوي ته شک
پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
عدل خخه د انکار خیره محانت
غوره کړم وروسته له هغه پر ایپلو
د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
وا رافي او پسر له هغه د جهیر
عقیده منیڅ ته رافله، نفاق پسا
اسلام کې محکمه پدې کار او خړ -
اب عمل دي چه هغه مسلمانان
له سمی لاری کړي اوله اسلام
عمل نه گډ حواته نژدي کوي منا -
فق له کار نه نه محکمه پدې چه
همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه
سره د مذ هب بد نامی سبب
گزني، اسلام عقاید هیڅکله د
جهل او توهم پرستی او منافق -
الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو
ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
اواساس دی او د حیات اوزو -
ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
شان اسلام د خدای د عقیدې د
منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
هغه انسان ته د غور او فکر کولو
د دعوت اریله ورکوي - قرآن محکمه

تعالی (ج) تصویریه د پرومذ افسوس
او قومونوکی دغه شان روانی
خود هغوي د خدای (ج) تصور
د هغو د نفسانیت پیداواری او
همدشان یواځی د هغوي
نفسانیت د تمکین ذریعه اوسب
گرمیدلی شی .
حضرت رسول کریم (ص) د اللقا
چه کوم تصویر پاندي کړي هغه
د هغوي له بعثت سره پوره
سازگاری پمنی هغوي حیوا -
نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
وروسته اخلاقی هسکو خوکو
خواته بیایي، زموږ به د ورکسی
انسان د اخلاقی انحطاط کومو
تینو درجوته چه رسیدلی که
د هغو جایزه واخستلی شی نو د
اسلامی تعلیماتو حقایق هغه
شان واضح اوتنکاره کیدی چه
پخوا له هغه هیڅکله شوي نه و .
د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
سرچینه یې عقیده د توب د پاندي
عقیده د توب معنی په کایناتوکی
حکمت او عدل له نظام خخه انکار
دي، کوم وخت چه انسان د قدرت
له قانون خخه انکار وکړي، نو د
علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت
چه د حکمت له نظام خخه انکار
وشي، نو د انسانی افعالو خخه
د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
کوم وخت چه چیري اصول نه وي
نوهلته د قانون هم نښه نښانه
نه وي او د اواضح خبره ده چه
هغه عمای کې چه یقیني او د -
رشتیا خبره نه وي نوهلته انسا -
لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
که چیري له ژوندانه خخه د -
حکمت کوم اصول نه وي او عدل
نظام نه وي ټوله ژوندانه خخه
یې د نا امیدي، حیوانیت،
نفسانیت، شخړ او جگر وبل خخه
پاتې کیدی، هغه د افراد ولسه
منفی ترکیب خخه نه د ژوندانه
فلسفه جوړ پدلی شی او نه کومه
قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
باندې هرڅه حسابیدي یا وچوړ -
پدې شی، په همدې سبب رسول
کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
ونکړ و تر هغو پوري د هغو علاج
هم ممکن ندي - د هغه ریښو
علاج د پرینه اوزکیدی شی چی
د خپل رنج د حال او احوال
بیان وکړي مگر د هغه ریښو
علاج هیڅکله کیدی نشي چه د
خپل رنج او درد خخه منکر او د
صحت پدې هوا کړي، د پاکتر
تشخیص په حقیقت کې د صر ض
معلومید لیدی، ټوله داسی حال
کې چه جسمی ریښو علاج یې له
تشخیص خخه امکان لري نو
همدغه شان د روحانی امر او
علاج یې له تشخیص اومعلومید و
خخه غرنګه ممکن کیدی شی، ټوله
همدغه شان د قوم او وطنوالو په
روحی ریښو نومان پوه کول او د -
هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
کار کې رشتیا اقدام کول یو لوی
اوضوړی کار دي، ښکته زموږ
دانلی او اوسنی درې د ري
او پریښایي زموږ له یې علم
د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
خخه سرچینه نیسي او ین سبا موږ
په هغی کې داسی راگېر شوي یو
چه پخوا له دي هیڅکله داسی
شوي نه و . که چیري د رسول کریم
(ص) له بعثت خخه مقصد د نبوا خلاقو
تعلیم ورکول دي نو دغه مقصد
ته د رسیدو لپاره باید بعد هی
تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
اوتشریح ورکولو خخه کار واخستل
شی او که چیري موږ داسی وکړو
نود عقاید او د دین په اصولوکی
په داسی شی پاتې نشي چه موږ
پري پوه نشو .
د مذ هب اساس د اللقا پرتصور
باندې دي اوزموږ د دین
خصوصیت دادي چه د اللقا
تصور په هغه شان سره کووچه
زموږ د علم اواصلی ژوند باندې
معمین او ثابت شی اود نقد حقیق
او باطل معیار دي، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از راه

Coite

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم مس
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجووده های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

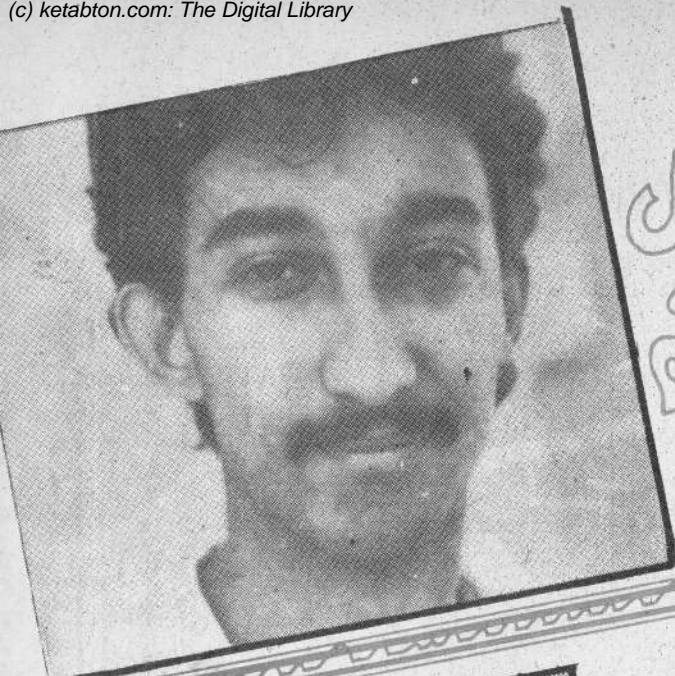
ماید و رانج بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:



کرد به مردم باید خدمت

ازخارج میاید وخسته میاید
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان رازا بر باد ببرند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام وسیماری
از مسافرین دوری آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بد اند که
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زی کارمند گسرك
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم رابعلاقه مندی پیش
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین
از من راضی باشند، از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالصال
می نمایند خوشم نی آید آن ها
باید بدانند که چک نمودن بکها
وظیفه ما است و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش کوشیده ام مسافریک



اول باید تحصیل

راهنمای کرد

گردم
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو ندهنه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و بعضی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
و باطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی
محصل پوهنتون
پورنالهنج :
میخواهم از ناکولته اول نسر
فارغ شم به حیت یک پورنالست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستانم خوب

دین و وطن را ادای می گنم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندانم است
و الای فرزندانم خود حق بزرگ -
دارد .

میلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه ندوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتن
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحدید امید: از موزه سینمایی سیاهی فیلکاتور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتوله» امرا در مسوود وحدید امید نوشت و در مورد بزرگترین نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانم. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدید امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدید به کشور دور بود. نش از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای وحدید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدید امید در میانشان به خود می‌بالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکشد که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزو مندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو- نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو . ولی په د وړيېن سيمبال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستورنومو او کرکيچنوسايلسو په حل کې اغېزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونو شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکي د آسمان معنی برخی بسې له ستورو دي . د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدلې شوې دي چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره نور ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدارنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تر دې چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم يادېږي او د ککشانو شمير په نر ۴۰۰ کې لږ نه دي . په لويه تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکي چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي . په پام کې ولري چې هر ککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو چې سل ميليونه ستوري به يو ميليون ککشانوکي ضرب کړو .

ډله ييزه پېژندنه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .
دغه سترواخوږگري په ۱۴۸۳ اکسي وزيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بېلا بېلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه سترواخوږگري په ۱۴۸۳ اکسي وزيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بېلا بېلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .
دغه سترواخوږگري په ۱۴۷۵ اکسي وزيږيد او په ۱۵۶۴ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . ميکل آنژ د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بېلا بېلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
ميکل آنژ د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بېلا بېلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .

اروپايي سمنډ گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسېد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امريکا په سواحلونوکي پلي شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امريکا نومېږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي .

پرتگالي ماژيپلان د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزيروکي يې په گرځيد وراگرځيد و بېل وکړ ، خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږميو وايستل . پدې ډول د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره او ورسې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ورسيدل او بې له دې چې استراليا يې وکشف کړي بېرته هسپانيا ته ستانه شول .

پرتگالي ماژيپلان

پرتگالي ماژيپلان دغه مشهور سمنډ گرځيدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيږيد او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د ماژيپلان سمنډ ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يو قومانده او د ختيځ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمنډ رله لاري د برازيل په لور وځوځيد او د ((پاتاګوسي)) په نامه سيمه ته ورسيد . ماژيپلان دغه سيمه د ((ستروخلکوڅا زره)) په نامه ونوموله .
ماژيپلان او ملگري يې د يوشمير سمنډ ري توفانونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرځيدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ د بېلا بېلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېر په پورې معلوماتو د راټولولو په لاره کې تېر کړ . مارکو پولو د ختيځ هيواد ونو د مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -
 قدم اند ، همان گواهان ازلی
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
 سوگی ندارند ، و خورشید همان
 دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را
 نخواهم یافت .
 مرگ در چه بیست برای گذ -
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛
 هر چه بینی سوی اصل خود رود
 جز سوی کل خود راجع نشود
 واد مهازند کنی را ، ایسن
 سفر در امتداد تقوم را با گامهای
 بر از خواهش و نیاز به آنسو من
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی
 با هلهره واضطراب گام میگذارند .
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،
 با عشق نفس می کشند و با عشق
 میروند ، و فقط همین هاند که
 پس از بد رود نیز بدین برای
 بی درود بیزار ، استند و بی زمیند .
 و از همین است که من و تو ، امروز
 هزار سالها و سال صدای مولانا
 را از زبانشده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
 کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال
 آری ، خداوند گار بلخ که
 هشتصد و شش سال پیش از امسال
 در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
 خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
 نویسان معتمد و لقب او جلال الدین
 است . و به لقب ((خداوند گار))
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
 تذکره هانیا آمده است و مسکن
 است از روی عنوان مولانای روم



شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیبده ن
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توغیان تمامیت زنده گی
 را در سر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در محرابی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شراب بود انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون بنا نمایند
 که ((شخص بی سرهایی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فنی بود و است
 او)) مولانا)) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیشابوریسم)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی بدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعل ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 می باشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینست جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا راه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت
 بلند و روح بزرگ بخشد . اما
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن برکار نموده است . -
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تیر
 است .
 بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدنم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانید و گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژرد یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح رانشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهلوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاه گاهی سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟
بلی .
عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خیزیم

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دارم (تحریري به خاطر ي ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را در باره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیار ما نگذاشته اند؟

و همین حالا همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آنتی بیوتیک، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز من تنهایی خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالاً می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- نخیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، پول نداشتم، کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروخته و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان افتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانسن
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستند ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی)
رستی (خانه داده و یک مورد
متکی به خود بود ، پدرش در اریس
زیادی را بعد از مرگ به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بستر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته
سال بجز قدر خواهد بود و افعال
او تا آن وقت ، چند ساله صند بود
چی گونه با نانو نعمت بسرور و رض
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوازیست
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ا -
شت . او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود . ناض (تیور) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . . . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پای خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق (الیزابت) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :
- به خاطر که (تیور) صد
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به
اندازه بی دوست دارم که فکر
میکنم مادرش استم ، او تاکنون
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .
- تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کند ، از نزد من میگذرد و بعد بیک
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به
این صورت از عشق خود حرف می
زند .
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته، دیگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
 کافیست. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نکشید
 بل خواست همان روز موضوع را یک
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیسور)
 دوباره سر و پايش را گم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام، -
 اطرافش را مینگریست، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی بر رسید:

- تیسور! به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟

مرد جوان تا بناگوش سرش گردید
 بیانه های درد ستش را زیدوان را
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و
 ساق لوزان با مسج داد:

- برای این که . . . برای این
 که من . . . که من خیلی عاشق
 هستم.

- او (. . .) کی راد وست
 آرند؟

چوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند
 شده، گفت:

- سرانجام . . . يك روز او را
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او یک
 کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
 بود . . . الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در عالمی کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((او به جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد، حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك کلمه از زبان او رآورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا
 شب، دعوت کن . . . من به او قول
 ازدواج میدهم . . .

XXX

. . . این ازدواج خیلی
 سعادت نمندانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کنار هم زنده می کردند . . .

منزل شان فوق العاده منظم و سا
 صلیقه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (تروموز) گردید و مرد . . .
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصبح تا نام میگریست
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود یک رومان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت . . . این
 کتاب هدیه (تیسور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیسور)) را پس از آن دوسه بار
 بالای گشتار خود مصرف و کمتر
 به شعری آمد، دیگر هیچ وقت
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا -
 بت در حالیکه تیسو برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
 - ((در حقیقت او راد وست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیسور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:

((. . . اگرین اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد وست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشید،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینه قلبم دیگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه
 چشمان آبی، اندام باریک و -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیست. . . .))

الیزابت در قایق زیادی راجس
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد وست (تیسور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:

((من شما هستم و به شما احتیاج
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیسور) بیست
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
 درخالتی و ریاضی بود، بل یک مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالیکه
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیسور، هفته بی یک بار
 به بود ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم یک
 حامد مید.

((الیزابت، دخترش و تیسور)) . . .
 يك روز (تیسور) به الیزابت
 گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام . . .))

قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 درخواست او را بپذیرد . . . سر
 انجام می توانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:

((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او
 نیز مراد وست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته
 باشد. . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو
 چشمان الیزابت به جین درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیسور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد . . .

گفت:

((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید . . .))

مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:

- بلی همین تیاثر است، تیاثر
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ . . . این به
 کلی صفات ((ایوا)) است . . .
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید . . .

من عاشق دیوانه و از این تصویر
 در خترانه است و تیاثر امروز به او -
 و ماد ارمانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعت میکنید، صیف مید
 چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با مسج داد:

((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیسور . . .))

احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر درخالتی و مریفتی
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دست
 داشته باشد و در عرق روح خود
 به شما مانند پسر خود نگاه میکردم
 و اینکه من بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیخواهد، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، و برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید . . .

آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:

صرف ((عاشقان و فادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند . . .

ازایبجا

ازایبجا

ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران ها در جهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آورید نمود. است. در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هم - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داده که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد. مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم تا زم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گوئی ای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم. در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. ((...)) بدین سان که این ((روستازاده احمدی)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد. او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها پذیرایی به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

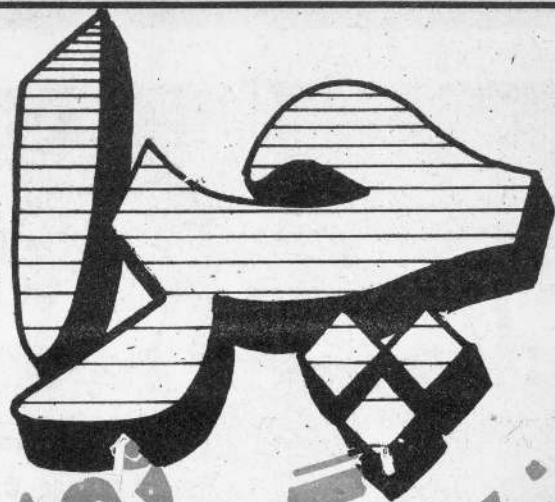
قطعا وارد دروازه تیمش شده. با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلزنگ کرد. گلنگی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند. داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

((...)) چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را گفتیم. ((...)) همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن.

((...)) بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند. منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

او در نوبت در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد. او روی یکی از هجوم های گلنگ، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ خود ميتواند به متاسفه
موفقيتي برايش عرضاند. نماد
بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي هائي
خود. خوب به جلو برود همیشه
به دروغگويي خواهد برد اخست
واين کار غالباً آسان وسهل نيز
است اما هر گاه افشاگر د به
دشوارهاي رويه خواهد شد .
دروغگويي رابطه انسان رادر -
مقايسه باين نظم فراوشكاري
وياي وفايي به عهد و پيمان زياد تر
مگ روستا نر ميمازد ، مانا گسون
نيا موخته ام که در برابر دروغ
چي واگشي از خود نشان دهيم
از هر د روشگو انتظار هرگونه زشتي
بقيه در صفحه (۱۶)

د دست آورده است اما وي قواعد
ضيقی را جلو قرار ميدهد چنان
چه اگر کسی اين پرسش را که
(حال شما چطور است؟) فقط
با ((تشکر)) و يا ((خوب)) پاسخ
دهد ميتواند دروغ گفته باشد .
پس ما هوشيارانه و آگاهانه به
همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن
ده گي کاره گيري مفرغ فروش و بالا
بودن نرخ خود به خاطر قرار
داشتن در مرکز توجه ديگران
دوري جسته باشم و در فرجا

ميز تقايي مصروف کار بد شد
از آب به دري آيد . قهرمان
جوانان در کشتي گيري در چار د
سا لگي فقط کاند يد در کسي از
سا بقات بود و پس و سر انجام
سيروسياحت دور دنيايي نيز
جز سفر کوتاهي در داخل کشور
چيز ديگري نيوده است .

درين جا با کسي سروکار اريم
که عاد تا غالباً به دروغ گويي
ميرد از . اين موضوع ما را تکان
داده و بيدار ميمازد . پس از اين
به همچو قصه هاي همچنان انگيز
فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا -
هم داد چه يك پنجم آنچه
ميگويد قرين به حقيقت است و پس
ولي در واقعيت حاد نه زشتي
اتفاق نيفتاده خوب او بيشتر
مانه مبالغه نموده است اما در
اين ميان کسي از وي متضرر
نگرد يد و از کسي چيزي را به
يغما نبرد است هر يك ما
جاي نيز به مبالغه برداخته ام
چه با مبالغه خوشايند تراست .
حتي (فرويد) يك قرن پيش
ادعا نموده که : هيك اندازه کم
جنون در انسانها عادي است)
محققين انگليسي به اين نظرند
که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز
معمولي به شماري آيد .
داکتر جان نيکولسون دانشمند
دا نشگاه لندن از پژوهش هلسي بي
که نموده نتيجه ياد شده رابسه

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟
بدون عکاس مشهور است . . .
دوستم در همین زودي هانمانيد
هي سازمان بزرگ تجارتي را براي
تمام کشور عهده دار ميگردد . . .
در چهارده ساله هي قهرمان
جوانان در کشتي گيري بودم . . .
در هيچده ساله هي سيروسياحت
گرد اگرد جهان رابست سر
گذشته ام ، چي شخص جالبسي ؟
قسمت پنج تن راد ريزا کت وتجربه
نصيب شده است از فاميل
نامدار و خوشي است همچنان
اندام متناسب سيورتي و دل -
پسندي داشته فعال شوخ
ظريف و سخني نيز ميماشد .
در اطراف و اکاف همچو آتاي
با صفات عالي به ندرت ديده
ميشود ، افتخار آشنائي و براد اريم
اما پس از آن اتفاق مي افتد او
افشا ميشود . پيکار د و بار بيشتر
افشا ميشود :

آن بدر که عکاس مشهور است در
صحت با يکي از آشنايان ناگهان
به نقش مشهوري مبدل ميگردد -
(مهم نيست هر د و تقریباً در عين
موقف قرار دارند) . آن دوست
فقط يك قصاب ساده در فروشگا -
هي که چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هریسنگر، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و اختراعات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشود؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در حداقل خوشی
شان از مایه میکنند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهس
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
وتارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقیس
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذرم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشانده
میشود و ویژه اگر آواز خوان
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحس
جاشش به سخنان بالا بفرزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا صف که در موسیقیس
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقیس
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقیس
در همه مکتب یا تا صف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگه سال میشود و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهایس
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
اختراعات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقیس
بود چه پرسونلی دارم و تا تا صف
که در فنا بخشیدن وزن شده
نگهداشتن و ارتقای موسیقیس
فولکلوریک افغانی تا کنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردیده
و تشویق نشده، اکنون در کانداری
میکند.
X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقیس،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شعرا
ژورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...
۲۵

گفتگو با سلطان هماهنگه

زباله سالم سرو له پوره جهونده .
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي
 چې په بزگانوښو او لږې له
 زياتي ليدل کېږي . لږس کلانان
 هم شته چې په دې کلانو کس
 اکرزميلد اړاوښو ي ، ماڼه ي .
 نور ي کلانان پرتله سرو نوز ي
 بزې دي ، د ورو له سره نه دي ،
 د دې عاقي ټاټوبي هر ل پوره
 ده . دې ټاټوب او کلانانو د دې
 علاقې په نيايست کې پوره انسر
 کړي دي . لږس خلک د پانورتر
 مخ پانچي لري . چې په اډو کې
 خلک د زون سموري لاندي کښي
 او د اورو ي د تارو له سره د زونه
 عا نوبه پناگوي . د لويو کلانانو
 منځي چې په زښتد اړهږي او هر
 لري ، د دوي د کورښي ته لږي
 لږم چنارونه ولاړ دي ، چې پخ
 او لږس سعدي پورته دي ، د دې عاقي
 خلک د اډو ي په موسم کې اړام
 کوي . د هرې ماڼه ي منځي تعد ورو
 سږورته چې د د يوو شکل لري .



ولسم اړهږته دي ، ناسته ولاړ ونيږه
 ده زه او ((سالم)) سرو همبولس
 يو . سالم له پينه جوان دي .
 برابره ونه لري له پوه . ښه خوږي
 خښتې دي . ښه جواني خلد اي
 ورکړه په په کلې کورکې په سښي
 له زده ي مارشهورن ي ژوند دي هم
 پد نه دي ، هغه اړه دي ښه ده .
 له سرو سلنه پال انسان دي د کور
 د روازي دي د خپلوانو دستانسو
 په مخ خلاصه ده . او د پوه پيس
 سلنيزه هميشه نوزده ، او پلار
 دي ورته پوره واك اختيار وکړس
 دي . هېڅ کله دي چاته ورتو لږي
 نه دي ترېکړي ، پوره په زباښه
 دي خوښه ده ، علاوه په دې جسمه
 ونې دي ښه سعدي لري ، شا و
 خواته دي وپاله جوړه کړې ده او
 د پوه هميشه اړياښي دي ، د دې
 شاورخو دي ، نياښته کلان کولسي
 دي . مانيزگر کلانان هم کولسي
 چې لمر ليدو وته نوز ي شي ، نو
 د دې خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکو ته
 خاندني . له پوره دي د کورن خوراږو
 پښه لري جوړه کړه په چې د ي

لږکي سيد احمد الله حسيني

د ورو له سره

د کلې زياته پيل ، پيل ساتيږه
 لري چې د ورو په ناخوږي د ورو
 پخو د پاره راڅوکلې اچولې دي
 اوځيل ماشومان په کې د اړام
 پستو ته سپاري . په د بولو کې د هر
 چا خپل و خپل جايزه معلوم
 دي ، هېڅوک د چا په عاقي نورې
 نه لري . د د يوو اخيرته هرجا
 اخرونه دي ورته جوړ کړي دي .
 او زابنه ورته په کې اچوي ، د چا
 چې توان زيات دي ، يو جوښه
 دي ، هم ساتلي دي ، او زابنه
 پاملرنه ورته کوي ، چې د زون په
 موسم کې زون ((لاندي)) کوي
 او زون پورې اړوند ټيکوي ، ښه
 هره د پوره کې جوانان سپين پوځي
 سپين سروي ، تيرسري ، پښس
 چېنگې لږي ، پولي ناستي دي ، په
 دي د پلوانانو وگي زيات سميت
 ليدل کېږي اوښه پورته زياته
 ده ، او هېڅ راز عېنڅ په کې نشته
 د دې عاقي خلک ازان دي ، او
 ازان مجلمونه کوي ، کله پخت
 چا دغوا په برخه کې ميل ته
 راوليږي چې پاره او پلانسي
 غوا ښه ده له پوري شپې کوي .
 بل په غز کې چې پلاني دنوا په
 اخيرسوکي تيروي دي ، شپدي
 نه کوي ، وگوانه عا اخيرسي ده ،
 وا ښه هم وړاندې زيات دي ،
 د لږه مجلمونه ولسي شکل لري .
 او د ولس په ورو ، د سږو خورې
 کوي ، بل سپين زيرکوي ميل ته
 شو او ورته وي ويل : هريښه
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه په
 کوي ، بله په واخلې . خوږه خپل
 ترکاږي صفت کوي ، چې زياتو
 کاږي ښه زانلي ده ، خوږ ولس
 زبا د هند رانو پاليز سم رانلسن
 دي ، جوړه نه لري ، هرڅوک د
 خپل ، خپل ښي صفت کوي او

خپله خوراي ساتي . نومه چس
 توروته واچول شي د هر چس
 له ورو دي لري ته راښي ، او لږ
 له ورو دي لري ، پورتلښه
 سته . سل زياته ده ، پښي
 چې د ورو د تارو نه راښي ، پښي
 او کورکيږي ، پورته راږي ، اوښه
 نظر شي راښي ، پښي پښي ي
 خپلو لوبو ته راښي وگوره ، اچس
 پلانيزه خټگه نياښته سروي ، سروي
 له ورو په مخ کې دي ، د افسان
 عرس ته هم کښيږي ، چس
 سمه په پخه کړي ، خوږي ده ،
 هرڅوک تر خپلې ولس سروي
 پر دي . د دغه عاقي خلک د
 د مارن پکر ترلر غره ، پوري په
 د بولو کې همدجال دي ، نارښه
 جوانان ، پښي ، سپينه ورته
 د زونو د پاره پورته شي ، او
 خاښت مجال خپل لوبو
 پورته واښه راږي ، اوښه
 خپلو خاږو ته ښه ساتنه او زونښه
 کوي ، اړه خاږو ته ساتنگې پوره
 ماوردې ، کله چې دي د پورته
 سلنه عاقي معلوم دي ، د کلې
 مشران ولسو ته ناستوي ، او ورو ي
 په شريکه په خلاصه پنده ورته
 لري . او ښه قدر غرت ولسه
 ميله خوښحال رخصتوي ، د دې
 پانور د خلکو خوښه د راند ده ،
 او خپل د ورو ، د سږو له پياښد
 دي . هېڅوک د چا فصل پيلا په
 نه خوروي ، د چارو په پيلا په
 وهل کېږي ، هېڅوک د چا په مال
 تيري نه کوي . د شاورخو او لږس
 بوږو وهل خوږ لري ، هرڅوک

د دې ولسي د ورو پانښد او احترام
 دي کوي او هغه څه چې د ولس د
 مشرانو له خوا منع شوي ، که پيلا
 لغت ولس د ختم په وگورول کول
 ميل کيږي ، خو د عاقي خوږ
 سره مخه ونيوله شي . جوانان
 سپين دي ، پوري د پوري نه بل
 د پوري ته ښه راښه کوي ، او د ا
 ښه او راښه د ورو او خپرو
 او خپروي . هېڅوک د چا د تگه
 او راښه نه مانع کيږي . کله کله
 عېنڅ سپين سروي پښي او پښي
 له پوري د چا له ورو صفت را
 راځي . او ورته د سم کورس
 جوانان لږه کوي ، اولاس پاره او
 که د پلاني لورن پلاني زوي ته
 ورکې سرو جوړه دي . د ورو ته
 خدای ښه نياښته ورکړي دي ،
 د ورو د پاره هرسې اوښه زونښه
 لري او پيل باندې پيچي چگه نه
 دي ، اکثر خپلي ، خښي د همدې
 مجلمونو محصول وي ، چې اخر
 رښتانه ولسي . په اډو کې د دې
 د ورو د کلانانو ترويج ناسته پلان
 د ميل ته کي نه وي ، او مانښه
 خوند او کيف لري . ماښيښي
 چا پوره ورتول شي اوښه زښه
 چا پيگونه په پتوسوکي چس
 پيا پيښه د ستارونه پوري اچول
 شوي وي هره پوه پيچله دي د ورو
 او پلار او خپلوانوښي ته ز دي .
 په دې د بولو کې د چا عاښه
 وخت اوږدگرم وي ، هرڅوک
 کورښ کوي چې زما چا ي مجلمس
 ته په ښه توگه وولسي ، خښ پيلا
 د اکرښ کوي چې پيلا ، چا پيکي
 منظمي وي . د ستارونه عا ترجعا
 کم نه وي . ښي ښي لږه چاږو
 کې لاجي هم واچوي چس
 خوښي تره پوه حد ولسي . خو
 نا د ورو خوږه نه ده ليدل لوبوي
 زه هميشه د سالم دي د پوري ته

خپري د پوري نياښت خور دي
 زيات کړي دي . خپله هم د پوري
 منو خاږونه دي او اکثر کارونښه
 په خپله کوي . لنډه دي ، اچس
 هرته د پام بيا په هم د سالم په
 برخه کې کم وي . په کورکې کې
 نور خلک هم صفت کوي او پښه
 له پوه صفتو نو اړوي . د ولس دي
 په صفت نه م پوري اوښان دي ،
 د خپلي خښي نه پورته وايي ، د
 معلومه خبره ده چې خوږه چس
 د سروي هخالف رياتو دي نوږونه
 د هغه د سرويږه په فصاوت
 کول شي . سالم په کلې کې د
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا
 م ي او ژوند ي پوري سامان
 موي . هېچا ته د پور وگورول
 نه کوي او لږ خيال لري .
 شجاعت عا رياتو پخښلاښ
 عا هر چا ته اړ دي . څه عيس
 چې په لاس کې وي چانه عا ښه
 د پخوي . د دې کښې پورتي پور
 کې چې د ده کښې پورتي پور
 پورتي سره اښي دي د پور په
 سر د مطالسي خوږه پورته پرتانه
 دي او زوي د وروښوگا وروښاږ
 شي هميشه په مطالعه پسر و ت
 وي . کله چې د ولس دي د پوري
 ته ورښي او د خپرو او پخت
 مجلمونو شي پښه معلومياتو
 سروي اړکي ، د مجلمو خلکو ته
 په خپلو خبرو پوره ناسته وگورکي
 شي . په پخت کې عا پښه
 نه کوي او د پيل خبرې ته پورته
 خوږ ښي . په د لږو ورتلو کې پوره
 لاس لري ، د پوري منظمي او اښت
 لال خاږونه دي او د کورکې ولسه
 جوړه په سالم پوري اړه لري .
 پاي په (۱۰) مخ کې

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

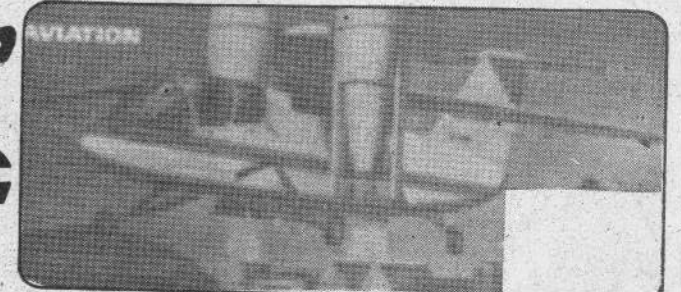
مذ هیا از قدیم بهرانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلائید و شرط اصول بر هفت
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به توسن میخورد . از این شیوه
می توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی باقی
نیز کار سهل و ساده می نیست .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
می نماند ، زمین ریاضت میبازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میخواهد به حد کمال برسد ، باید
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری خیلی د صیانت نفس را بیاورد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

از چهار گوشه جهان

طیاره‌های عمودپرواز



که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار- نی را بنویشتن مقالات جنایی در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تا کنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهای نظیر ((اگر خورشید بمبرد)) ((مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فالاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- ۲- آدم و حوا

من در قرارداد نام ایندو نفرد رصدا نهرست صاحبه علم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعده شروع گردید.

۱۲ ال - عیس مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیس مسیح نمی توانستم از صاحب بپرسیم و مهم باگرو بگدن. مطمئن یهودا هم مننداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تکریمک تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارد ارشدنش می پرسیدم.

مصاحبه فالاچی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سر می داشت بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بی تاثیر بود. من می خواستم از آن نامزد در ساره انعمه مجسمه های اترو- پاش (تندن مانیل امپراطوری رم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا نادیه بگویم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از سیمای ری دیگر شیر تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان ساد فانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگد لترین فاتحان شد. او مانند گورینک (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه اونس دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی راد رکجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر

جرمان اسکندر کبیر را در این نهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنق بتلم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

من خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۸ و ۷ هومر و شکسپیر

هیچ تردیدی در قرارداد نام آنها در لیست خود روانم نمی دانستم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپس اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس

البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.

چون در صورت نبودن قانسون عدم اخلت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذار نیایم موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

بعضی وقتها طرندار جنبش زنان، احساس می کنم بایسد از ژاندارک صحبت بمان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در لتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزة تناس نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک با نشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو ناله های امریکایی در ویتمن فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان فاش نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره



کار میکند که هر سه سال یکبار عوض میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار دلار داده میشود.

علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

عند غروب و خراش بود و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربوفن می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

سرای خطوط هوایی حایز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D-۱۱۶) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۰۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلاچظه می نماید دارای دو موتور توربوفن است، که قادر است حد اکثر تا ده هزار میل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای - هر ساعت ۱۱ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

طیاره های کوچک



سازندگان طیاره غار ابران دانته تا حدی پیرنی بیندیشند. نتوانند به این شکل فلیسه بد. بنابراین شمار آنها که به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار اکو بکتسرو سبکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور هارا با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشد.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

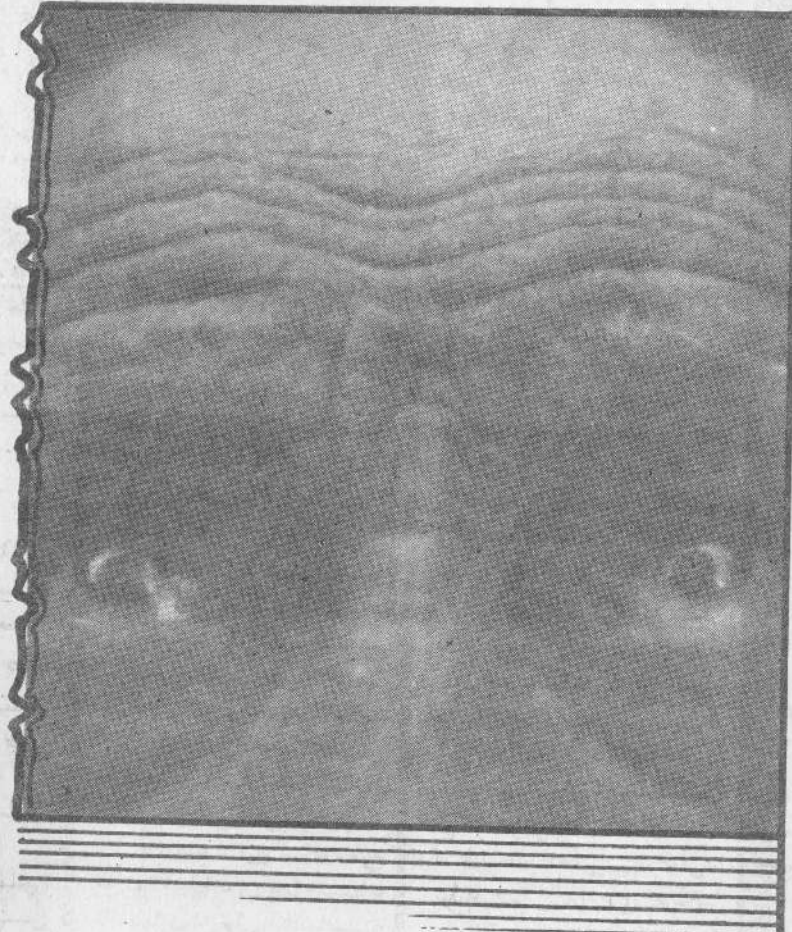
مسئله بحران انرژی و گران و گهیب شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر قطعه هواپیما،



چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلودی کرد و چگونه در دوران بیماری بماند؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحد در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید. این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند. بهترین راه نیرومند ماندن، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است. آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید؟ آیا می دانید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد؟ آیا می دانید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پنججاه درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید؟

عمر کند دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوران سالخوردگی (گی) ارتباط دارد، این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند پیر شود و پیری را نمیتواند از خود دور دارد. حداقل تا صد سال.

عمر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه و اندیشه های خودش را دارد. در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده می تواند بود. قرن نوزدهم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگومولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هر چه به زمان مایزد بیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد؟ بد بختانه، نه تا هنوز. از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشور های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است. اکنون رشد در همه جا متوقف است. این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده به عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده. حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول منبر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همه جا است که چرا پگانه راه

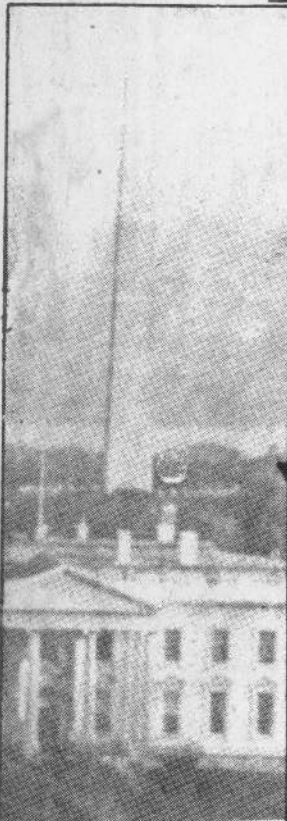
افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است. تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده آمریکا پیش بینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد. از کجا میتوان چنین پیش بینی امیدوارکننده می کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در آنجیوسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها منتهی شده. دوره های زنده می باشد شمول سالخوردگی انجامید. در همین حال، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه می رابند شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه ردی را درباره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد. هر چند چنین دریافتی اندک سالخوردگی به هیچ موربونی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده می میگردد ارتباط ندارند. مایه تا سف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند، احتمالاً همچنان قادر می شدند تا ((آنتی دود)) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند. هر چند، دوره زنده گی تا به کرکتر جنس یا انواع مختلف است از همین جهت است که چسرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند. در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگرد به بیماری های دوران سالخوردگی تا خود دوران پیری. این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتانسیل عمیق است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش میرود. از همینجاست که چرا موافقت های اساسی در بیماری های سرطانی، قلبی و عروق از ساحت های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سالخوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید. این مرا بدهان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد. و درباره حال چه؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیا عرا در واقعیت میتوان طولانی تر ساخت. حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می عرضه اندام کرده اند. اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خونگرم را بین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد در دسترس متخصصین کاشت های علمی

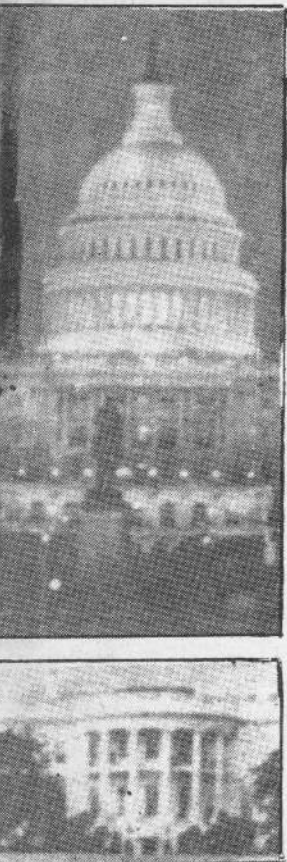
بهرامون دوران پیری که با تبحر رب سرگارد داشته اند، قرار دارد. مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگرم اند زیرا درین که گوری انسان نیز شامل است. شاید پرسیده شود که چسرا کارشناسان بدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحت علمی و جنبه های تطبیقی ارتباط میگیرد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد، باید صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالایی حیوانات را دارای عمر کم از ما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به نیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می حتمی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است



تکون در ساختار حکومتی

جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستریم باشد. لاسدا بازم تغییرات در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا. دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد ۹ همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده می کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن می شدند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود و پیش در -

کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروز را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دو ایالت ویرجینیا و ماری لند ساحات را برای آن جدا ساخت.

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امر رسیدن ال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به تدریج کار بناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو می دانستند و ولی در آن زمان چنین بود که امریکائیان

نمودند. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد. در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایالتان ویلیامز کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خود خرابیها را تا پایتخت به جای دیگری انتقال نمایند. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنیها تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اصابت کرد که واشنگتن

(توسط روزنامه) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

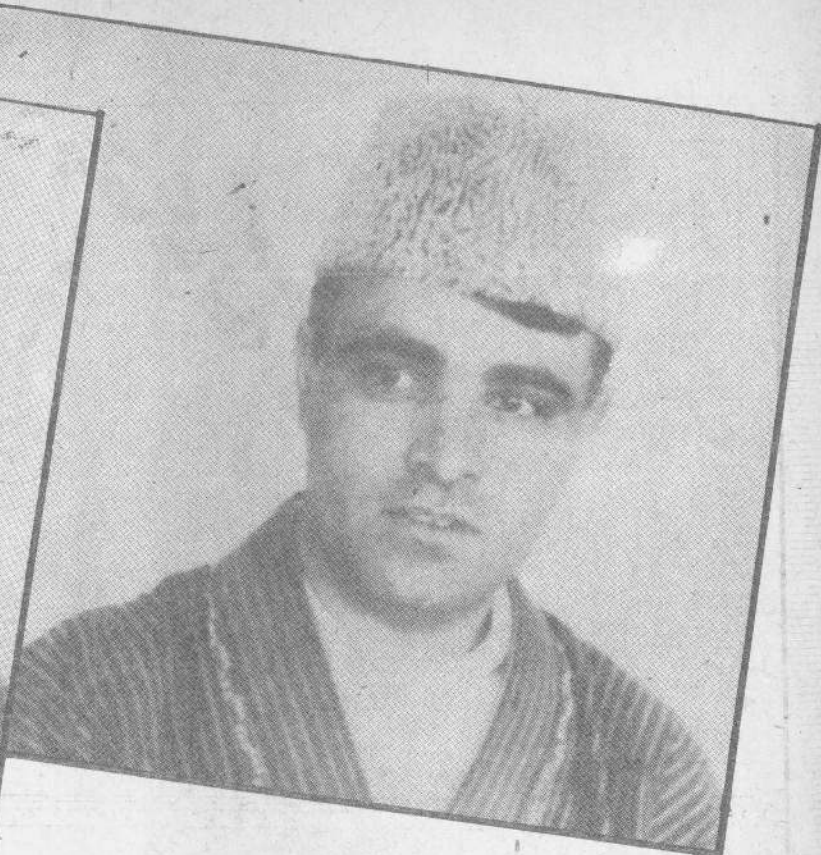
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند. نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی بروودوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور)
نگار اختصاصی مجله در قصر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگون
سلوگیا کرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند. که با ابراز سپاس
از ایالتان به چاپ مطالبشان
مقدمت مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با ترسان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساختند.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شد
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه « ایست که خدمت زان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاکرد اویسم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بو هنتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد . و استاد سلسله میر فرخالد بن آغا است .
 پدر کلان وی در حلقه توف و عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که شب هاتاسخرو صبحگاهان غنای شقانه و بانوای برسوز بلند میشود نعت - سینه را جایگاه نور میسازد زند و چشم از زمانه میندند و دل به خدا میسازند و در ستایش خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگیرند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر امویی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما به حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: فومها (حالا که شوهر به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بودم فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجویی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا این معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن بریزه میسازند و بالاخره دریای که باغ با برو باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های

رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانرسا به درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام آماده می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معا

جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم، یکی از آنها سویم به راه افتاد، وقتی به من رسید، سلامی داد و موه بانه برسد:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوال پرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشته باشند

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بومه و اکنون هم در بای دیوارهای غول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و مال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سربازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد دست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترها یا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کاردار بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کاردار روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا برام سرور ((جوچه)) را بخواهد ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند بازید سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیر برترجه سرور جوچه شدن))

به زید یوار بلند می که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کارفرما میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟
سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاه می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سربرد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است

تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ، اما به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

((قصه موه کس همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگیرم . . .))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم :

((به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر هنرمندم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سربایی تا حوضچه و از رؤیایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ بسرد حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((جوچه)) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نیستی به قومی و قشاشی ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی کاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیبوشند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفان قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به ((جوچه)) در گوش شمبه ها و هلیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه ، فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجاهدين و آزادي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و گاه گاهي همراه با رفقايم
دزدی ها و خسر دزدی ها میکرديم
تا اين که اشتباها مرا زندانی کردند
* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر کيسه حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی
با لایم شاهدی دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همتنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانیان سياسی که
امروز مردمان بزرگواری استند در
زندان با من معرفی شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته
القبای را ياد میدادند ، روزی قرار
بر آن شد که یکی از اين زندانیان
سياسی را که خود را يداد بشرمل
سلدی را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم
و به زندانی گفتم بنویس که اين
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، پوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من ميگفتند
که تويسر با استعدادی است
مي توانی در اينده زندگي خوب
و شريفانه يی داشته باشی و اما
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
با مادرم داشت ؟

مجاد کمی از جيسم باد يگر گوسی
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتی از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاری نکسم که
زندانی شوم اما تصوير هاي نجيب
زندگي مادرم ، تصوير هاي عا -
ص قيافه ، پدرهايم و تصاوير نجيب
و مفلوك همه گشته ام يك مشيت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زندگي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کما نيکه با من نوجوانی
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام
مانند من نبودند ، قيافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجی
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس
با ران دوران غارتگري کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،
بودند که انتهايش يازگشت به
گذشته و آغازش بود ، و چنين بود
که مفکوره غارت تو رسته ها را همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -
اسناد شان را که به دردم نمي خورد
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، چنان
نگاه میکردند که گویی جنائيتي کرده
باشم و يا جفايتکار باشم . درست
در نخستين روزهاي ماه چهارم
آزاديم ، پوليس - همان افسر که
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال
در دستگيريم نقشی داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مدت هاي پيش مو تر حاجی هزار گل را
د ز ديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زندان را شايسته مجازاتم تشبیت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

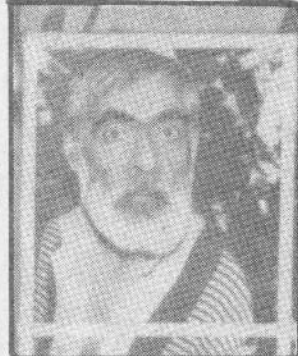
از آزادي دوباره براي مدت کوتا -
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباها والی لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتا ه تراز يك ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاوارديد .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري
کردم ، و نيمی از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روزهاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ (سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوس بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،
آخر بايد زحمتی براي رويدن نان
کشيد ، شراب ، جرس و تریاک بايد
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سده بقيه در صفحه (۱۸)

از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

ساریان زخمی شد!



شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان بخش کردید که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش و در درل دما می‌خواند و در شیشه‌ها را آرزو می‌کند ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان می‌مانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک می‌تابد و تریه سيات ابارتاشان او را به عهد می‌گیرد، در وقت نبر راکت، گاه از د شمال خواهیم

شما هم خبر شوید!

روانه منزل انبیا اینده می‌گردد و می‌گوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانس زده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا می‌گردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج می‌گیرد ...

تاریخچه

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از همت‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی می‌گردد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان ...



ناشناسی بی‌جا است

با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تقلید بگیرد و به خانه نشیند ...

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با داره مجله ساوون منی برانجست مباحثه بی داشتند، متأسفانه خودشان را در چپ کوچه هاز د اند، که هیچ قادر نشدیم

خبر شوید!

حالا که پرسیدید

ج : اگر هر دو باشند از سن چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب ...

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطر یک تیل پوسیده نمیشود ...

س : ناطق حنیف ؟

س : چرا صاحب کار گور و درساوون چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطر یک هنوز صاحب راجند رکاردر اوبه چاپ نرسیده ...

س : سیمیا سروری ؟

س : آیا مورتاظر شیباب تصا دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بی‌وسه در کابل تشریف ندارند ...

س : راه ازلیسه حره جلالی بیرون ؟

س : چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو بیرون اعتکافیش کم نشر مینود ...

ج : شاید مصروف عروسی‌ها باشند و در موردش می‌گویند زنده که در بلارده هم به وارد ...

س : خود را معرفی نمی‌کنم دختری هستم حدود هجده سال دارم، تا حال خواستگاران زیاد داشته‌ام، تحصیل یافته‌ام و امتحانات بوده‌اند، اما قد و قواره و پول نداشته‌اند، دوستی‌ها مرا ملامت میکنند و مورد شماتت قرار میدهند و می‌گویند: تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ...

ج : از هیچ‌کدام، از وی بی شما و کت‌ها و فلم‌های تجارتی هندی ...

س : لحن جان نایل از مزار شریف ؟

س : چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی‌شان نشان میدهند ؟

ج : به خاطر یک درجیب خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین خانه همین است ...

س : نفیسه ازو صدیقی ؟

س : آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده‌اند سیاحت مسعوده توخی ؟

س : آیا بدین وقت اشخاصی به حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

عبد القدوس از کارت برون : س : من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندی دارم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم تا مرا هم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جای عرض نشوید یک پایه جنرال شور بخرید ...

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویان اول :

س : تا جاییک خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند ...

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي
اثاری په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- اثارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو به پوهید او په روانی یی
- په د غوزو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچس له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشمیر غوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار به بنده گان یو
- ته به خه باندي مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجدی موستا به درد یی
- چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خاڼگړی پام
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -
لیت په غاړه درلود .
سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) ، ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .
سید رسول رسا هم د زده کړی او
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانگړی پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید و نکي کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کارو
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
مخانگړی خدمتونه کړی دي .
سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تبلخانی مجلی په اداره کی جس
(نن برون)) نومید به کار بوخت
و .
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگرس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان
د پوستو یی تعلیل لی اود د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .
سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .
پلاری میا محمد سعید نومید .
خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
ښار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیروولو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اوپه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او ورپسې د پوهنی په محکه کی د
ښوونکی په حیث وگمارل شو .
سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لومړی زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوپه مخانگړی ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .
سید رسول رسا لاکوچی و او په
ښوونکی کی به لومړ نیوزده کړو -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبنبار
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا
 مونس همینگی من قصوات انسانیه
 ساز من بودند - بدن را با اندام
 دوست میداشتم اورای من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگانش چنین نمیبود ز پراهمین
 محبت های بی حد و حصر او
 بای آن لایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مستم گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده گی او اتفاق
 افتاده از زبان خودش بشنوم
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت : اینباره قصه یک
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآگرفته خجلت
 زده به نظر می رسیدد آنه های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 و خشمند نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی مینوشتم ، داستا ن
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زیبایی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد ، شعر ی
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد ، اگر میتوشته ، یک وقتی
 مینوشته خیلی هم خوب مینوشته
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد .

یکروزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک وی صدا
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
 های برام قصه کرد ، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

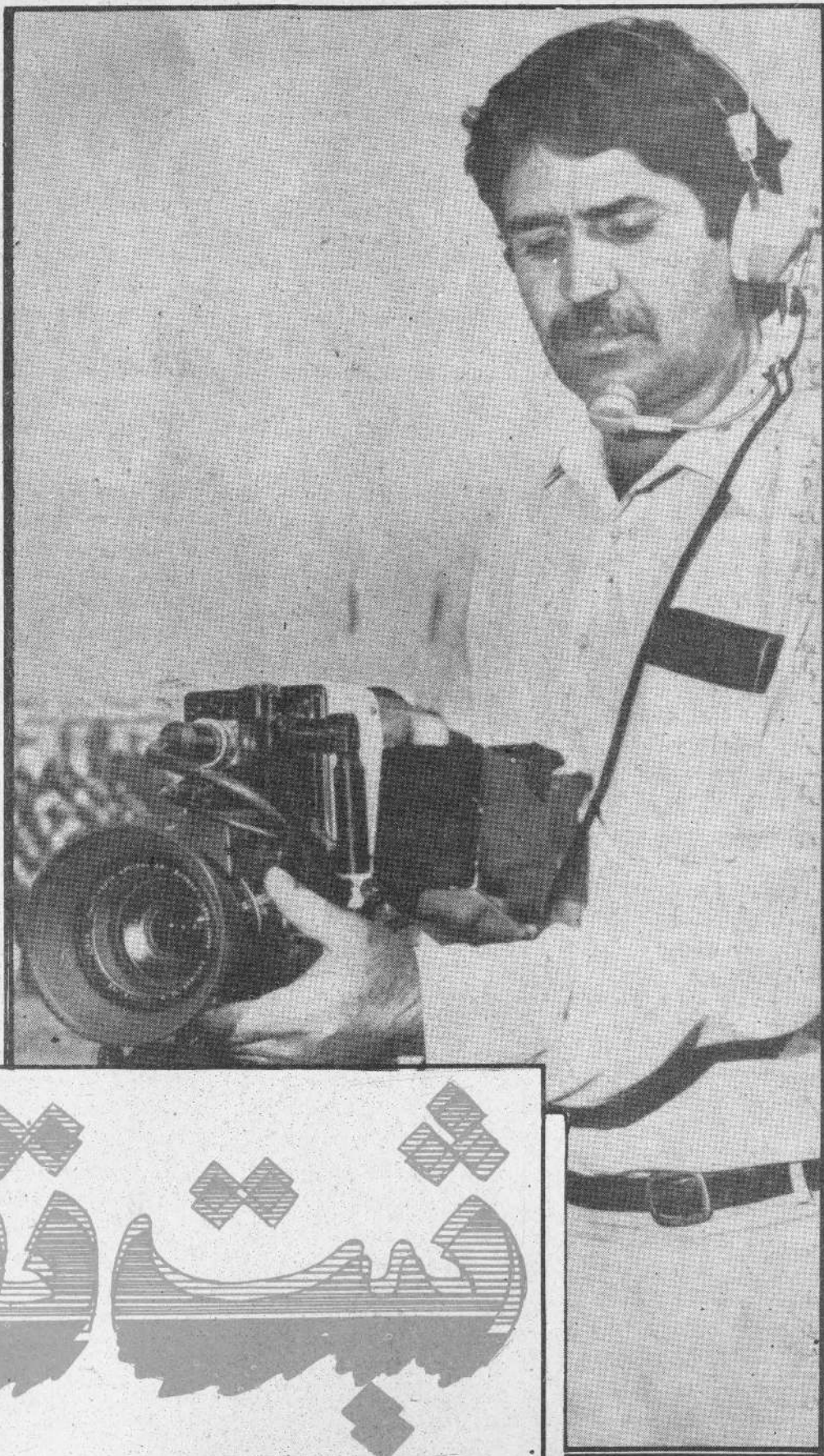
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجیده
 روهای مذاب آور لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود ،
 رازی از یک درد میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 آمده ولی من مینوشتم و می نوشتم
 شاید از غیبتی بودی و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق
 سید دوستی من کفر گسرد
 ولی نمیدانستم که من کس
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانم
 در صد امتراض بر نهادم و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم، در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین جملی را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من جزو همدم با
 کوچترین بهانه از او فریضه کردم
 بالاخره با هم از دلجی گزیدم.
 من موجود مغرور خود میدانم
 بودم، یکسال اهوری لم بگذر -
 شد که احساس کردم که کسی
 زناشوهری برام طلبه آید -
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه احوال حرف
 سخنگری من کباب افتاب بود
 ولی در موض قلبی داشتند و از
 عشق و محبت نسبت به من خیلی
 میکوشید مرا خوشحال و شاد
 نگه دارد ولی من غرق در لجن
 زار غم و فغانه غم بودم
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد من
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند
 و برانگشت هنر آفرین من
 گوید، این همه خود پندیدم
 موجود تخیلی بار آورده بسود
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ
 رابطه و پیوندی با حقیقت
 زنده گی نداشت به سر میبرد
 خلاصه در جهان دیگری زیست
 میکردم، خانم به همین گو -
 چکترین علاقه بی نشان نهادن
 عشق و ولایه او نقطه در وجود
 من خلاصه میشد.
 کم کم احساس کردم که تحمل
 وجود او برام رنج آوراست با خود
 میگفتم: خفت است نه پیوسته بی
 چون من بازن بسودنی زنده گی
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته
 باشم در حالیکه او قادر بسود
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سرو کم، آنشب نمیدانستم
 اود رچی رویای خوش از آینده
 اش فرورفته بود که باخوشی
 عقیده ام را اظهار کردم.
 نخست خیال کرد شوخی میکنم
 ولی همینکه دانست در تصمیم
 خود استوار به شدت گرفت
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد
 که خواندن و نوشتن را بیاموزد
 ولی من فرهاد زدم من فرزند
 من خواهم و تو نمیتوانی برایم
 فرزندی بدینیا بیآوری، بایک عالم
 پاس و اندوه گفت: از کجا
 میدانی که نصر از تو نباشد؟
 او به تلخی میگفت ولی گریه
 اود رشوره زار قلبم کوچکی
 تاثیر نداشت، و من که از عهد
 برداخت مهره اش به سهولت
 میتوانستم بدرشم، به اشک
 هایش به التماس هایش، بی
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده
 برهم نهادم و همینکه خورشید
 بایرتو زینش از افق مشرق سر بر
 کرد از ستر برخاستم و بیدار
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
 نمودم، او کجا میتواندست با رای
 من روی مخالف نشان دهد
 پس از کسی گفت و شنود راضی
 شد، مراسم طلاق خیلی ساده
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم
 کسی نداشت بدش چندین پیش
 فوت کرده بود، یک تازمه ان
 بدین و وثوقش بود، با اخذ مبلغی
 به عنوان مهریه در حالیکه
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود
 محض راترک گفت، از آن به بعد
 من بودم و چهار دیوار اتاق
 و یکشت تصورات واهی، اشک
 خانه ورق هارا با هم سهوا
 میکردند.
 دو سال گذشت و من همان
 بودم که بودم، زنده گی را زرد -
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی
 واقعی و تلخی های آن گریزان
 بودم، تا آنکه یک شب همه چیز

عوض شد.
 یک شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود، بزه های ابر در رهنه
 آسمان مستانه سرد روی هم می
 نهادند و صفر بدند، انعکاس
 نور چراغ های خیابان در آبهای
 ایستاده بی روی جاده منظره
 دلپذیری ایجاد کرده بود، در
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
 مردی آمده به شوم نزد یک
 شد روشن چراغ تکی از صورتش
 را روشن کرد لنگی کهنه
 به سر و کلاهش ریخته، بی به پاداش
 از سرا پایش کتابت می بارید
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
 زده گفت: آنا ساعت چند
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه
 شب بود باخوشی گفت: یازده
 بجده. فکر کردم همین که جوابش
 را بدهم از کسارم رد خواهد
 شد ولی اود در حالیکه پس گردن
 راس خارید و باره سوال کرد:
 منتظر موتوری استید؟
 گفتم بلی!
 شما هم انتظار موتوری دارید؟
 در حالیکه به اطرائش نظر
 می انداخت خنده ای نموده
 گفت: من منتظر مشتری استم.
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته
 چیزی نبود که منتظر مشتری
 باشد، خیال کردم شوخی میکند
 بی میل نبودم تا رسیدن موتر
 خودم رابا او سرگرم کنم، قطری
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -
 تی تعارفش کردم یک دانه برایش
 برداشتم با لایتم سگرتش را -
 آتش زدم
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم
 که سگرت نیست زیرا نهی از
 سگرت را در دهش فرو برد نظری
 به سرا پایش انداخته گفتم:
 گفتی که منتظر مشتری استی؟
 خنده معنی داری نموده گفت:
 بلی منتظر مشتری استم ولی این
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

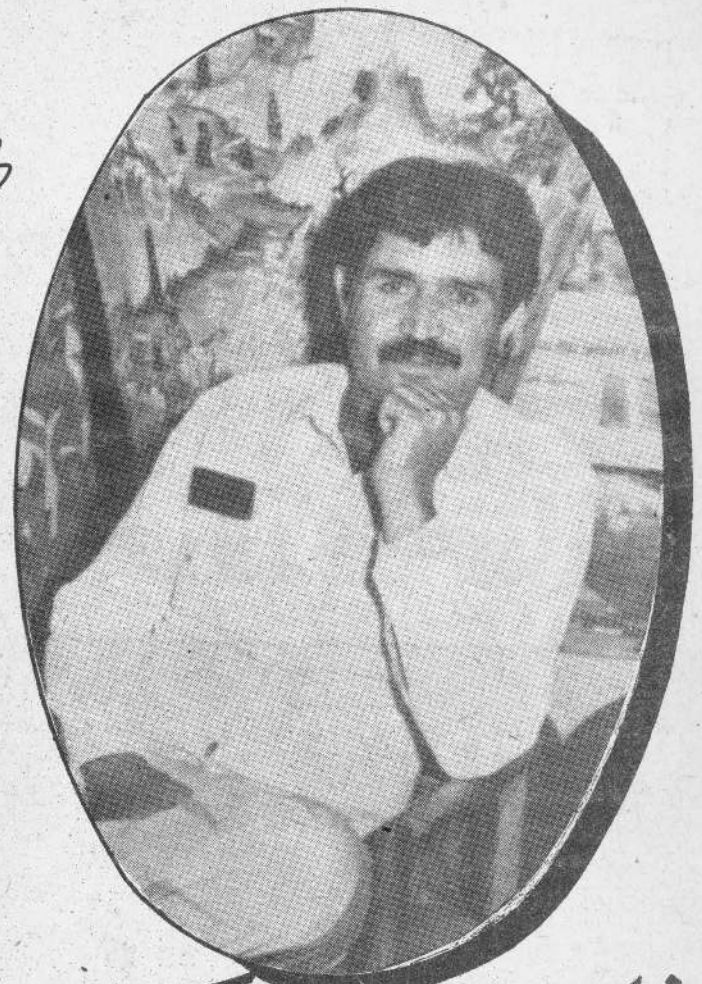
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را فراری -
 ساخته است.
 یقین داشتم دیوانه نیست
 ولی از حرف های بی سروپایی
 هم چیزی دستگیر نمیشد.
 خودم رابه صحبتش علاقه مند
 نشان داده پرسیدم: خوب
 بالاخره نگرانی چی میفروشی؟
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان
 دوخت و بدون آن که در چشمان
 نگاه کند بالحن زنده گی گفت:
 بستر نم و آفون گیر، این توانستی
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای
 شهر با من محرومت دارند.
 لحظه بی با خود اندیشیدم
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
 دیدم من هم جوانم، آتش شغوت
 یک باره در وجودم مشتعل گردید
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی
 درک کرده بود، در حالیکه
 سوم اشاره مینمود برای اقتضای
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین
 که چند دقیقه بعد در اختیارم
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم
 مبدل به یک پارچه شور و هو
 شده بودم، هوس کشنده و لسی
 دلپذیر، تا آن شب اصلا به فکر
 زن نبودم، تلم سرگرم من همان
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی
 بودند که بر تار و پود وجودم
 حکم سروا می داشتند.
 مرد از پیش من از نیالشی
 از چند کوچه که ملوا کتابت
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت
 در آنجای یک کوچه تاریک که
 بوی زنده گی فضایی آنرا نباشد
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی
 به اطرائش نموده پس از آنکه
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست
 با پشت دست به علامه رمز چند
 ضربه خفیف به درواخت، صدای
 یایی از پشت در به گوش رسید
 و لحظه بی بعد در با صد ای



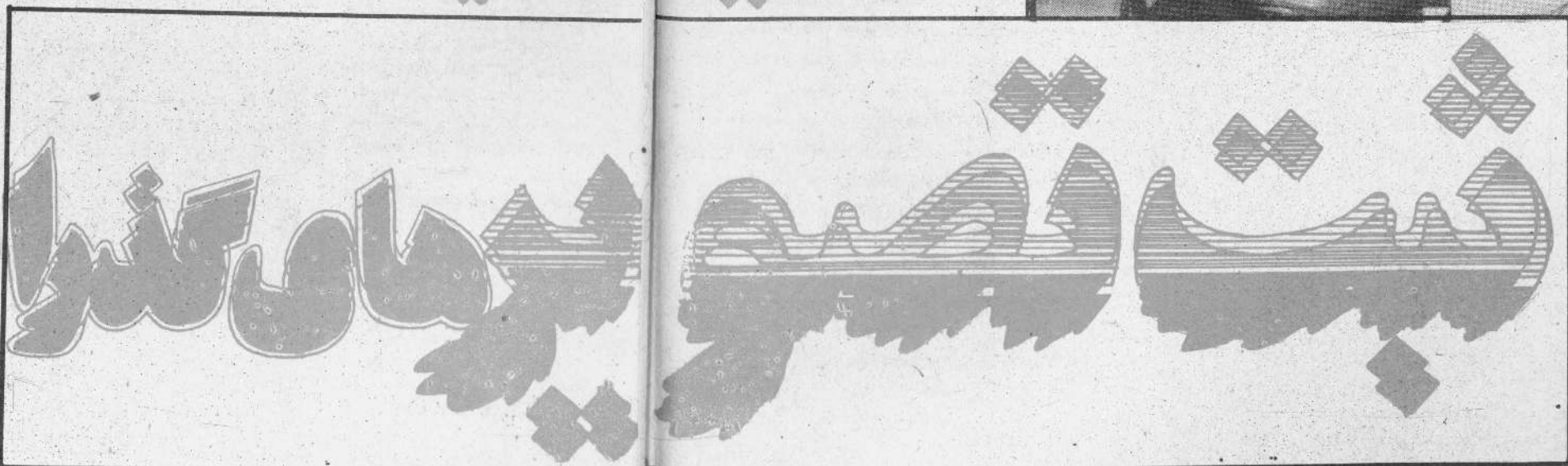
و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز
 کارش همچون عاشق دلباخته بی
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلیمبرد آری که در
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ
 ((اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی است)) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و پگوری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنماییم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری

مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون



پا فاروق زرننگ



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروآن در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود پوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود پوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفت :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میرسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همبگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در ذهن تان دارند ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در ذهنم تصاویریست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری
 مینمایم همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم .
 * پس کار عکاسی با فلیمبرد آری
 نزد یکهای با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساساً هر
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک و
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا .
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا . و همچنین با تمهیه
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 بی بازهم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی
میتوانند هنجار شوند.
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی
در ریه ویت میگردد؟
الکول سبب تغییرات و رسی
نظمی های مختلف میتابولیک
در اوزان نیز انسان میگردد. -
بالای میتابولیزم ویتامین های
گروه B مخصوصاً ویتامین B₁
تا تیرکود و در نتیجه زیان های
منتشری مختلف در سیستم عصبی
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و
سیستم عصبی اتونوم از آن بیهوده
وجود می آید. تا تیرات سوز
آن بالای جهاز هضمی به شکل
التهاب معده، سرطان هلو
تغییرات در جذب مواد غذایی
ظاهر میگردد، سخت شدن و بیاض
سیفید ریه، حادثه ناگوار پیر-
یست که در رفیعی زیاده اشغال-
صیه به صورت مداوم از الکول -
استفاده میکنند به وجود آمده
میتواند. الکول سبب یک سلسله
تغییر غیرقابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید
به صورت مرتب از اندازه های
زیاد تر آن استفاده کنند که به
این ترتیب آهسته آهسته و -
بسته‌گی به الکول به وجود
می آید.
در ایجاد وابسته‌گی به الکول
محیط زیست شخص، مسایل
تربیتی، اعتنات، عقاید مذهبی
خستگیهای بیش از حد جسمی
و روانی، موجودیت ناراضی ها و
صدمات روحی شدید و یا خفیف و
مداوم نیز اهمیت دارد. البته
عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته
گی به الکول رول دارند مانند:
وفرت الکول در محیط و دسترس
سهل به آن، استفاده از الکول
به قسم تجزیه بی به وسیله
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده
او معتاد به الکول شده اند و او
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن
آزادی خود و تیریه الکول مینویسد
طوری که ملاحظه میشود عوامل
سببی وابسته‌گی به الکول -
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.
وابسته‌گی به الکول چسبندگی
به وجود می آید؟
طوری که گفته شد از اثر استفاده
از الکول در پیرگونیهایی منخسر
جسمی و روانی ایجاد میگردد که
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی
شکل ثابت را به خود میگیرد.
الکول در مرحله اول به اندازه
کم، تا تیرات آرامش بخش
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع
کننده فعالیت های روانی را دارد
به همین علت کسانی به این گونه
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و
به آن مراجعه میکنند که با محیط
زیست خود تطابق خوب نداشته
و یا بی نظمی های روانی از نوع
Neurosis و یا تشوشات
شخصیت داشته باشند. این گونه
اشخاص در مراحل اول با استفاده
کلاه و ناگاه از الکول بروی های
رواتی خود راضی میگردند
ولی سرانجام به مرحله بی
نیرسندگی از اثر در پیرگونیهایی
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم،
نیابت از استعمال انراطسی
مشروبات الکول است که
سبب تشوشات در نوزم های
معیاری سلوک و روش شخص در
محیط زیست، خانواده، جامعه
و هر چه کار شده و همراهی نهایی
برای صحت خود شخص الکولیزم
و آسیب و آرامش ساری هالی می
باشد.
از نظر طبی، وابسته‌گی به
الکول، یک حالت بیماری و غیر
نورمال است که شخص از اثر
استعمال زیاد و مداوم الکول -
سرانجام به مرحله بی میرسد که
خود را ناگزیر به استفاده از آن
میداند و این ناگزیری به علت
احساس نشاء و یا خماری و هم برای
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء در مغز و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالای سایر نواحی در مغز به
 وجود می آید و تاثيرات (Toxic)
 کند و الکول بالای حشرات
 دامغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax)
 مروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و تغییر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بین را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود آگاهی (Autocritic)
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری در علقه راه خود میگردند ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat)
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات سموم کننده ، الکول
 بالای دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات ، سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن در دهان ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير سموم کننده الکول بالای
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مکه رست و
 خفایت میگردید و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیکی
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته استفراف
 در صورتیکه نشاء خیلی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیکی
 دست آوردن نشاء آشنا را
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، فشارخون پایین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیه قلب ، سرخچی سردردی
 برو زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس
 اجزای فوق بی نظمی های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشاربازین تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحاله و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علایی به شکل سرخچی ، بسی
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه (۱۸۴)



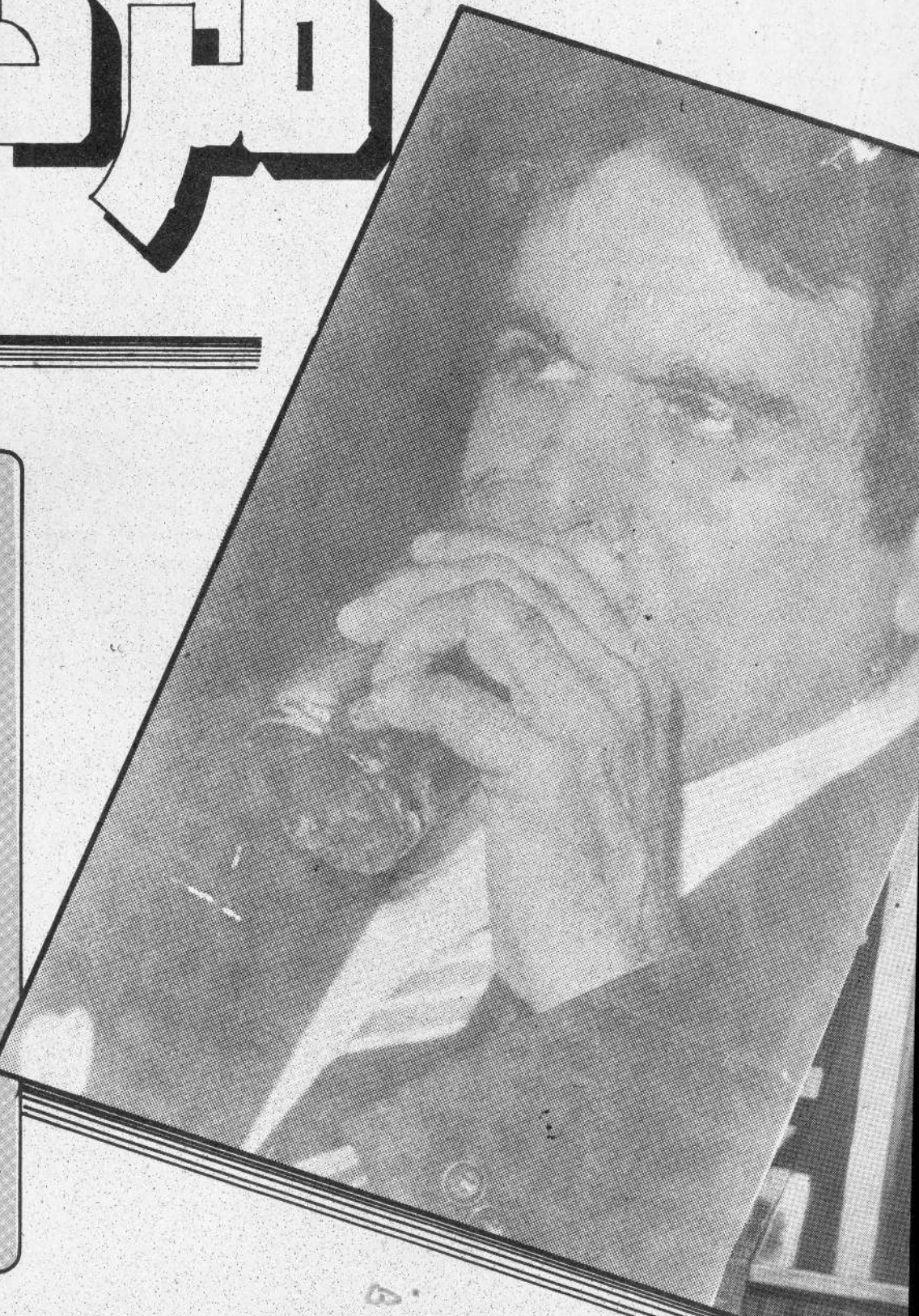
دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایس شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانانات داشته
علا در سینمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تخیل
و هنر سینمای هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سیمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
بمزینید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تاحال نمیدانم چی کارنامه یسی
رابه سینما انجلم داده لم ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میبود ، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد .

آن دیگر میبود ، بازم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و برتسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فیلم مادری میبود ، باخود میگفتم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در مقام مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمیکنه ؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه میکنم آیا میتواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر باخود فریبی متصل میبود

آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود . من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم ویا پیروی از اصول ((پراگما - تین)) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانند ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب

احساس ، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گسر

از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتقاد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپوزی ، او را میشناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بدهم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شعرم .

روزی باخود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظه کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میقوم ، با میسد کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدم ، همه دروغ است .

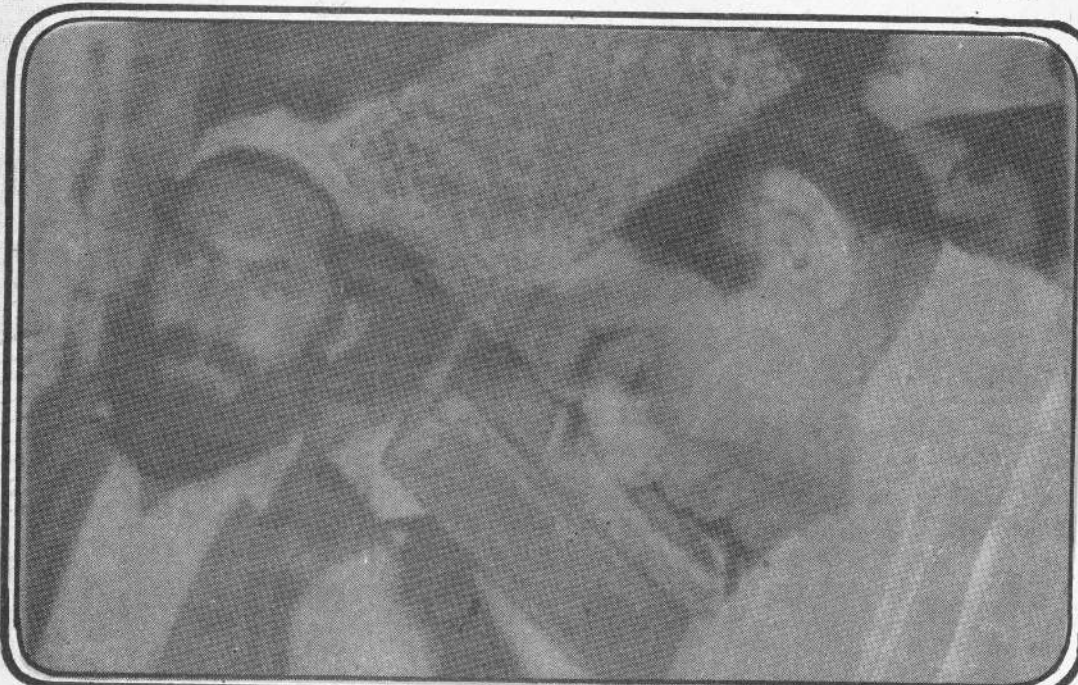
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریشه ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پدیده هاء هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان باخود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میبود . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر درگیر بودن با جنبه او هم و سوا سها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او درگیر بود ، - تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از او تمهیت نمیکنم و شما نمیتوانم این خرافات بپنداری او را توجه کنم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و پدیش وزنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست ، در واقع وزنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما سست که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این فرمول ، این حقیقت را دریافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بیبا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی بیاد فنا میبرد ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کوه فلبرداری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه

آوردن صفا و پاکی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و وسکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابتدا چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسایم خوبم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخویش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادب علم و حکایت

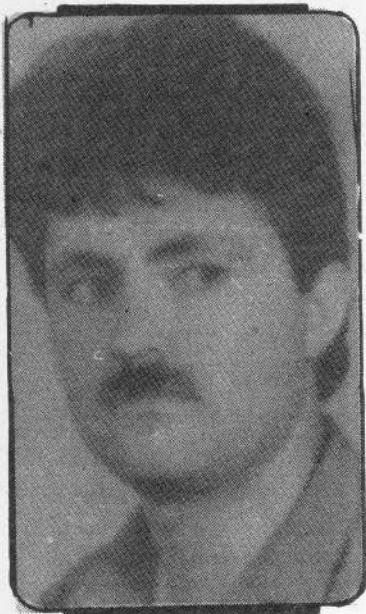
راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقیست ؟ گفت : فلانکس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیلله دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بی حاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سوسا سشم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایرن هشم
 همی افشاند

د وگسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ذهن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینی و آموشتی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آبه های مهربانی بود
 به برگ هرادای او سشم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ذهنم
 کسی تصویر مییابد

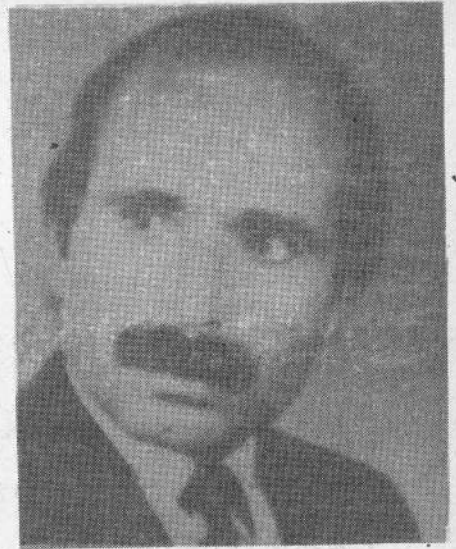
در بیخ فرهنگ ساز

ومن
 این بسته بازجهیں یک تاریخ
 یک آئین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښیږي
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوې ده ولس
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کی دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی



شعر

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسی
 ښک ستا وښخته پورته په سلام شوم
 بی فیرته!
 نه دي خونده و
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسې
 تاچس خیال د جدایی درلود په زړه کسې
 له اوله دي په محان ولسی میمن کسې

کبیر

د اتم جسی
 پرښته هسې
 د ښه سوري په زناکې
 لویه شوی
 بنا پسته بی
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو د رڼې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خیال شکر

نویت زمانه دي ساقی یاخه راته نه که بیمانه کړه
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تمخیل کې
 د جامونو په کر نگهاري لور ه سته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیشو کې
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویاران ه کسره
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره
 د عمر ونو ارامسې م وچو شونډه و ته می گسوره
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه خمخانه رایمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شسې
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تاجهان برای زیستن در امان باشند .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود ومن از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تاشاچیان برایم دشنام داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

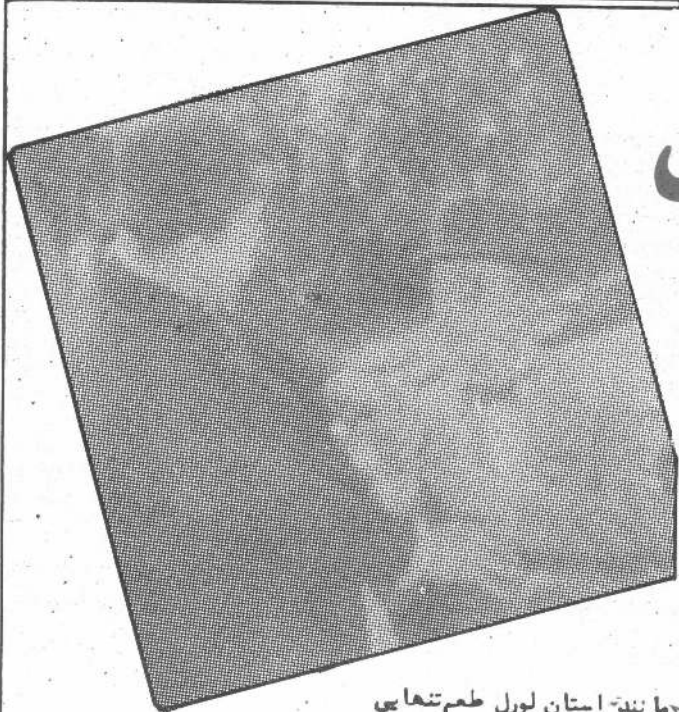
بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .



در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند هوس
زنده گی جداگانه ای داشته
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمند انگلیسی
دیده به جهان گشود. پدرش
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دوست می‌داشتند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد. وقتی برای اولین بار
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود. پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت. زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد. الیور نیز ایام به خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر
و بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او
گفت:
- درین دنیا بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد دیده بودم. آدم‌های
کاملاً ابله‌ی که هرگز اتفاق بدی
برای آنها رخ نداده بود و آدم-
های کاملاً باهوشی که ازین آدم
های ابله. ابله تر بودند منتهی.
☆ خود. این موضوع را نمیدانستند
این دو شخصیت متضاد و در همین
☆ حال بهم پیوسته. بر حسب تعادف
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست
انان چنان‌نریشه گرفت که یک زوج
☆ فراموش نشدنی را تشکیل دادند.

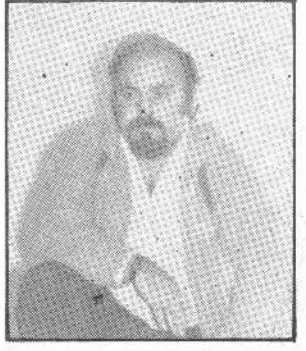


اخیراً فلم حدیدی را محترم
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-
دانی سینماید که سناریوی
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارد.
درین فلم که بیانگوانعمیت
های جامعه ماست، هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش آفرینی نموده‌اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگتم: (ا بیزش می‌خواهم)
...
X برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید ؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین.
X یک راز را بگوئید ؟
- این که من ازدواج نکردم
الم
X زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا
ریخ اند. من مردان جدی
را دوست دارم.
X در زندگی دوباره تان
آرزو دارید که چی باشید ؟
- یک مرد تابه مردان بیجا.
مومن که چو گونه با زنان رفتار
کنند.
X بهترین دوستان ؟
- خداوند و او...
X قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است ؟
- قصه خودم.
X یک جاشدن را تعریف
کنید.
- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
۵۹

سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته‌ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش-
منست. موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر
دارد.
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش آفرینی کرده‌اند.







وحید امید ویکل صفحه ۵۸

۶۱

دانشگاه فرهنگ هنر

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

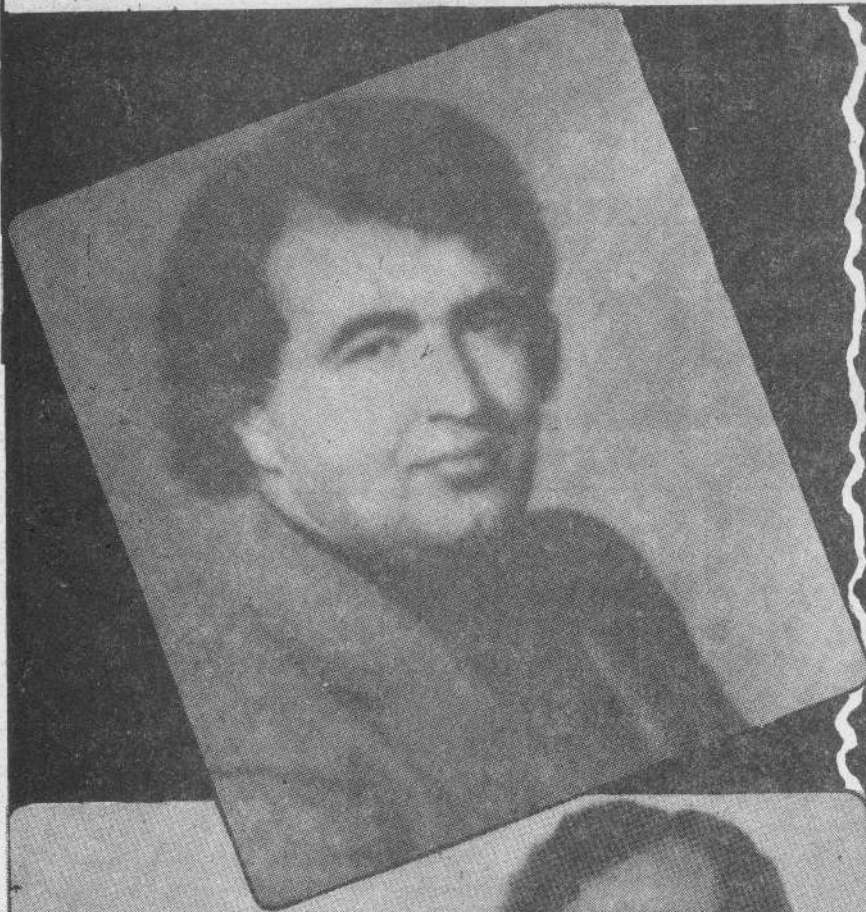
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشود در فرجام هموای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد نکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
نامالی‌مات درزنده گی داشت
لبخنده میزد، مرگه رامسخره می‌کرد
و درآینه چشمانش تصویر آینه
روشن جاو دانه نقش بسته بود
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه
چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
بنده از راه رسید لبخنده در
گوشه لبانش خشکید و تصویر
آینه درآینه چشمانش شکست
وامروزکه یکسال از مرگه او میگذرد
نمی‌توانم بخود بقیولانم که
همایون (رازبان) آوازخوان
خوب کشورماد یگر در میمان ما
نیست.

ولی به اجبار می‌بندیم که
همایون رازبان دیگر در میان
مانیست، درست یکسال قبل
تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
های ساعت از عدد دو گذشته
بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را
ترک کرد مادر از عقب آنان آب
سرد ریخت تا فرار از ایشان -
روشنایی باشد زن و فرزند او -
رهسپارد یار دیگر بودند.

یک دیار
آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
براه دقیقه هارا بر می‌شمرند و
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او
همگام با زن و فرزند قدم بر میدا -
شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی
زاید الوصی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهارخواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان دربار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادتش می کردند این افراد این خاطره چهار خواندیم.

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار راست. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تپیک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرش شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

... از (دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عسرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب برسد. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی در تهران نماند. با شوهرش (مستر هیلر) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتش بعد بدون نوزده و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پر از آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د پگشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عسرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با (لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیرد. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کلسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورم مدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: (فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس از من بپا بی...)

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عسرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. (بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بد... با محمد رضا تا آخرین نفهمیم. منگ از بیماری (تیپوز)) رنج میبرد. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتیم. بنیه در عصبه (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی
و بی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته گیی ناسالم
را به جای خوشی و صیقل راهی جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ صمیار واحد
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک و ی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود در آرد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده گیی قریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریش زیبایی
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیمای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
ند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنزاد
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
و زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردیم ام))

به پنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مابرا -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیمای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
همه آهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدم همانیز ، ارتباط
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بهره اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرا ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا
حتی زنده گی خود را ، به نام -
لذتترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از لذت و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده گی انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور نسا
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک -
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی

زیادی یافت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزدیند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خردمندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و ویران کننده ، احترام
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد ،
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خود ی خود ، احترام برانگیز است .

ابرنازک و بی نم و باران که بی
هدف در بانهای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال

و سبزی را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه گی خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیبیز
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی اوناشی از کمبود

حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است . . .
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصراحتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد ،

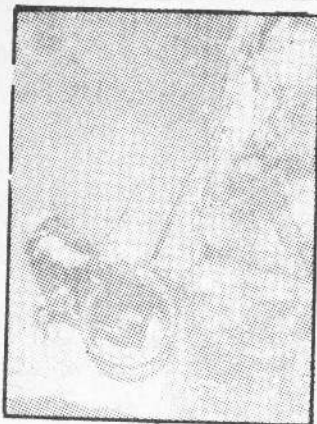
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریشت در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایم بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



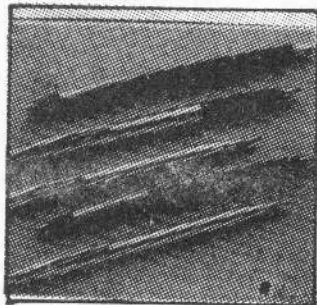
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی بر سوسدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتیفری گرانها وسیع وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارت تحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط باید ن و شناخت آن، توسط عقل اکتفا کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکرد، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشاد هارا تکرار میکند: (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر بدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

(حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

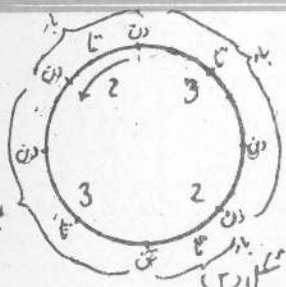
الله تابش نور سرور است که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشاد های یاد گردیده که سپیدی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

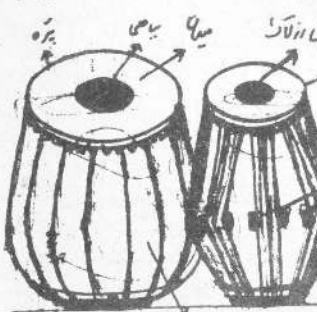
در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرامری به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.



طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را - یکواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نباشند چنانچه سایکل چیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله مائره ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین مائره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی میباشد. علامه چلیپا مائره اول یا سوم (گسر) است.

واکنون در تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تیتال

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال تال تیتالی دارای ۱۶ مائره یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Barline یا بار می شوند. (تا-ون-ن-تا-ون-ن-تا-ون-ن-تا)

تیتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

۱- دین - دین - دین - دین

۲- دین - دین - دین - دین

۳- دین - دین - دین - دین

۴- دین - دین - دین - دین

۵- دین - دین - دین - دین

۶- دین - دین - دین - دین

۷- دین - دین - دین - دین

۸- دین - دین - دین - دین

۹- دین - دین - دین - دین

۱۰- دین - دین - دین - دین

۱۱- دین - دین - دین - دین

۱۲- دین - دین - دین - دین

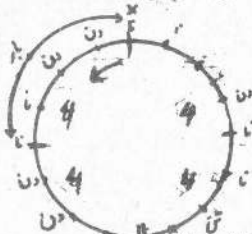
۱۳- دین - دین - دین - دین

۱۴- دین - دین - دین - دین

۱۵- دین - دین - دین - دین

۱۶- دین - دین - دین - دین

هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده میتوانیم:



طرح اول سیکل تیتال

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدین معنی که نظام شمسی که حرکات و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب دبر می گوید دروقفه های منظم واقع می شود مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و یا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی باد و مائره بی است. اگر بخواهیم این تال ساده و مائره بی را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دوم آنرا ((دوب)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیط واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد رهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست Pulse-Rate حساب میگردند. بعداً در انواع تال شما الفاظی حد ادری معنی را خواهیم دید، مانند: (تا، دین، دین، تن، کس، دگنی، تنی، دها، دهد، دهن، تنگ، گز، گز، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگس، تو و غیره و غیره) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک مائره یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال مائره است و هر تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار Bar یاد میکنند. یعنی تعداد چند مائره نظریه خواص تال داخل یک بار گجانده

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آه موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند، به عکس آن، بنا بر آن در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مائره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات یا در نظر داشت مقیاس ترتیب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بداخل مقیاسات کمک کرده. کلمه تال از تالیق Talیق یعنی چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جور چک چوبی اختراع گردید به نام Khod-Tala خود تاله. بعداً انواع دهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد. البته موضوع تاریخ دهل ها خیلی وسیع اند، حتی محققین هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمیایم. برای اینکه یک بار چه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آفاز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضرب نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام Sum ضرب یا د نام کنند (ضربه اول هر تال را به نام سوم یا گسر یاد می کنند). ضربه های متداول تال باید با ضرب های میلودی همزمان باشند اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب . . .

کشت و مات .

عارض : مدیر صاحب حالا خسو

کار مرا اجرا کنید !

مدیر : معجب آدم شله استس .

نزاکت را هم نمی فهم ، بیشتر

دیدی که باختم و جگر خون شدم ،

دروقت جگر خونی هم آدم کسار

کرده می تواند ؟

عارض : پس حالا چطور کنم ؟

مدیر : فردا بیا .

نوشته : احمد شکیب

بچه به دفتر آمده بودم ، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود ، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم .
مدیر : اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم .
مامور : مدیر صاحب این هم

دوگانه های بدهم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند .

لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند : ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما تامین نظر داریم اما اگر به ما مطمئنان داده شود بدون این که یکی از ما ندای دیگری شود با هم عمل جراحی از هم جدا شویم ، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم .

لاله ولدان از ناحیه سربزه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون

دو دختران ایرانی و برخی از اکثران آلمان که آنان را معاینه کرده اند

رنگ جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیل تکسرده

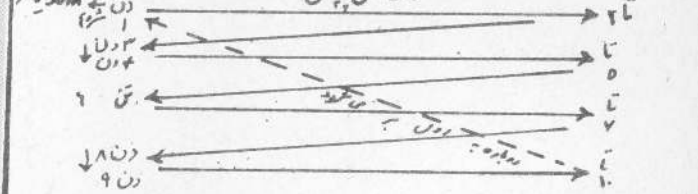
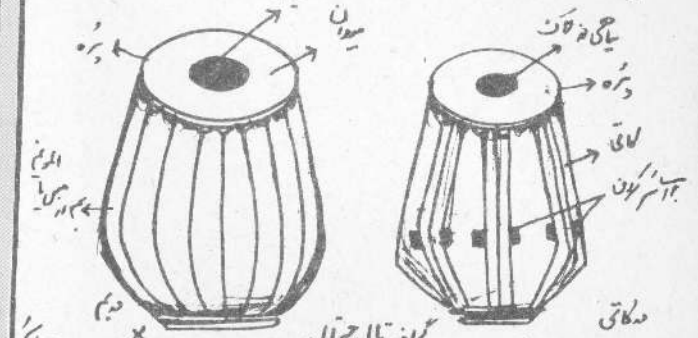
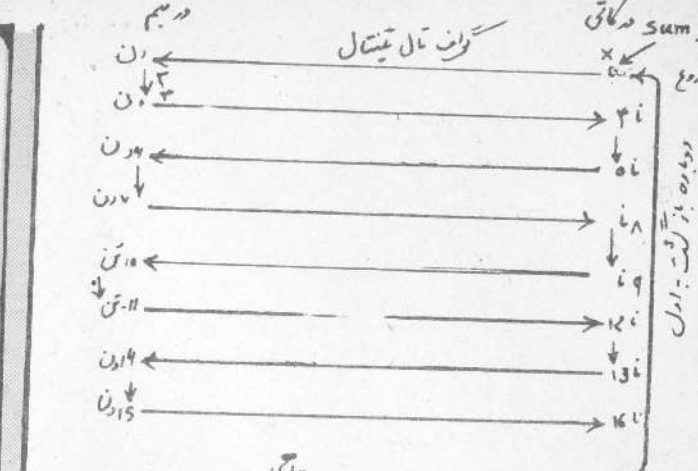
اند . به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند .

در این دیدار لاله ولدان صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده کی آنان موجب شوند تا دو کشوران جهانی امکان جدا سازی آن دو را صورت ببرد .

دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند

دو دوگانه کی از شاگردان ممتاز نزد مقامات فعلی آلمان می بود حتی



ماتره سم یا گرباید همزمان با سر اساسی Home-note پاکه سرچ نواخته شود . تمام ضربه های دیگر مثلا در تیتال به جز از ضربه های ۱۲-۹-۵ که در فوق بیس-Bar-line ها یا خطوطی باری نشان داده شد با فشار عادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بی فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گره تا بیلاب هاراجد اکند و ضربه شماره ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار خالی دست خود را کی دور می کند و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و نشان می دهد . این تغییرات فشار در تشخیص ضربه ها در نقاط مختلف زمانی در داخل حدود سایکل تیتال به هنرمندی منحیث کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهد . از همین سبب است که مقیاسات زمانی دارای هنر گاری به صورت اختصاصی در موسیقی کلاسیک به آکادمی روند .
مثلا در شکل خیال ((نوع موسیقی کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی داپر کردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشور خود
سراغ داریم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنون اظهار داشت
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات پاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مدال طلا ، چارکپ نهمانی
و تند پرنده های متعدد در رانیه
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله
کلب شخصی را به نام افتخار
گرفته ام ، خودم در هر روز
این که تمرین می نمایم ، شمار
از جوانان ملات مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، نیز
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا -
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .

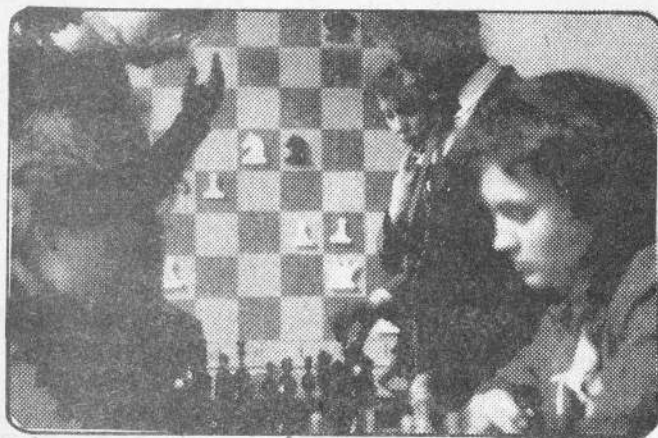
بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

اسپار تاکیاد هیوین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوین) بولده مسابقات اسپار تاکیاد هیوین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراك نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های ایتلیك خفیفه، بگه بانك، آبیازی و نشان زنی، مهم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلومهای سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبك ازاد كه در ایالات متحده امریکا ایركردیده ل کاربونارها از ایالتها ناصله یاد شده را در يك دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در يك دقیقه ۱۶ حصه ثانیه و مد سودا از جاپان در يك دقیقه ۰۵ ثانیه بهود كه به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرچ باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقاته نورترین طرچ بازان از دختران اشتراك کرده بودند كه مستحق جوایز مشاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سوسی در ۱۲ دورها پایت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرچ میان دختران سالك مختلف زیر سنین ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش یافت مارگرتا طرچ باز جوان



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراك ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تگال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لهسه ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجلم آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هرد و تمیم ا دامه بد هم وب خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار هرا با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تاحال دودال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کب و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمونم مسابقه از انجلم داد هم، از لحاظ وسائل سبورتی تلم مشکلات ماقربله در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالسه ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی

چندک

شش ساعت

هزارنکه، بار کتوز موایبجاست نه هر که مشوه نماید، سکرتری اند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بینیدها

کرد که آمریشت میزش عشقبازی را بنا کرد

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظرگشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی در یک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسانی:

محمد ظریف ظفر کوهرستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده و هم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی



بعد از استعمال

قبل از استعمال

چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، وهودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حسابلا
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تود انسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

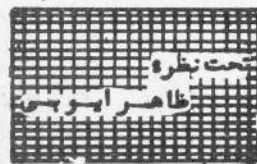
رازدن و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...
ارسالی: خاطره پورزاد



تحت نظر
مظاهر ایرونی



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر این که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده
اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.
من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر این که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته
کرده اند (سلام سنگی).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست
است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک
سوار پیش شدی اینسه کشت خود را
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،
اینه قبل را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی اینسه مهم
بیاده تا تریه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا
معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...
مامور: برو مدیر صاحب!
مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا
شده پاتی خوب بهر صورت، اینسه
دفتر را درخانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...
بلی!

مهربانی بفرمایین!
مدیر صاحب، تلفون برای
هما است!

شمس الابدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منفعلمو مایه میل
شده است .
که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این منفعنه
است ، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور نالهست در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند .
بیا باید ببینیم که چه گزارش مید
هد .
رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چار قلمه
چار نفر به جان هم ریختند ، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،
که از جمله چار نفرمذکورنفر چارسی
کازته باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چارسی سه
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد .
که ۴ + ۲ + ۳ = ۹ می شود
شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل ، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد . شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چارسی
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق
به زمین انداخت .
و چارسی که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چارسی با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
ومانند تیر به انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۰ اکلومتر در افتاد .
در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحت
یاب شدند و به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۰۰
بمتر مرخص شدند .
ارسالی :
احمد ولید امانزی وردک

ریا عینا عمیری

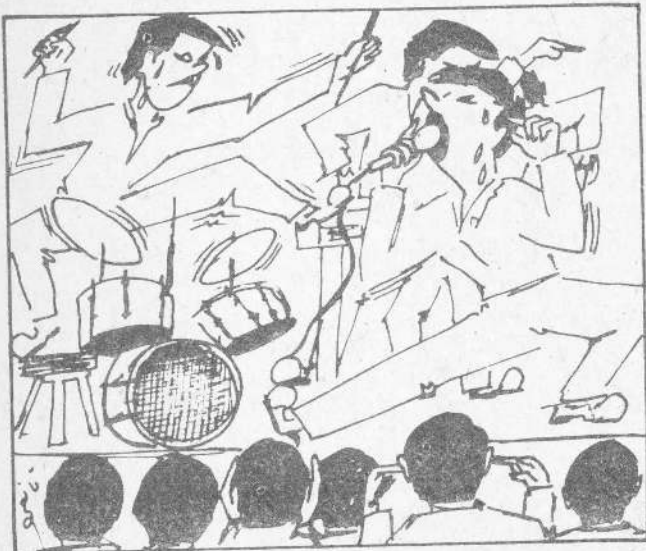
آزار ما جمعیت آیین منست
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست
بی رشوه بی واسطه کاری نکم
چون آمرشعبه یار دیرین منست
در هر طریقی که بیرو باری بود ما سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تپل است
باشعبده بازی بی کاری بوده است
این موتر چور و سر هب می گذرد
از پیش نظره به انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د بگرچه خسوری
بابای پواده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسع نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست
تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این یک لب نان را خنیمه شمم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کسیه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی ، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانده انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كود عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر كلانم (بزني بهادرا) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشاند .

✘ پدر كلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرچ) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

✘ پدر كلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (ماپكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر كلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر كلانم (داستان) مينوشت پدرم (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

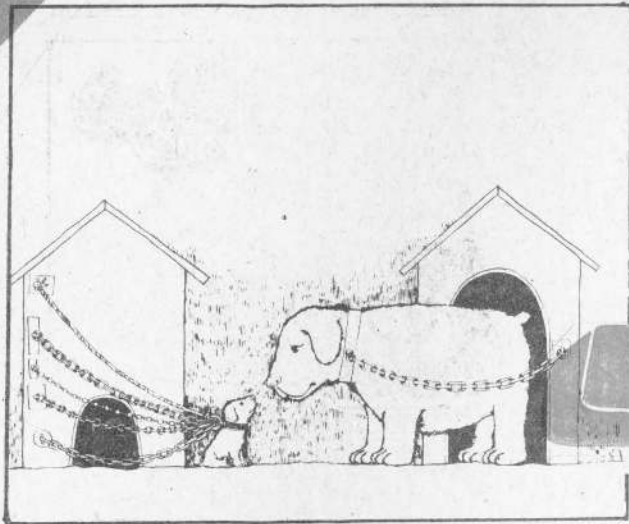
✘ پدر كلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها
انتخاب كرد .

نوشته : منوچهر احمد منوچهر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د ر موسیقی به برک دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد
ممتازی شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد
مستاز آیفهراز درس به کدام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سرورگ دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دام خصوصاً به
کرصول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تونمیزا یا سو د کولموشولو او جیب د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دده - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله یاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهغه بجې د واردي اوساډرې کتاب سر ته کېښود او د سیز له یاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېسې خورلې وي ، زه یې راوېښه کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم ته چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهی ورسې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسی مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوېښ کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 دیم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دې . . .
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په دفتر کې سره سیز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانولو ، تیگو ، تیگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوگر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .



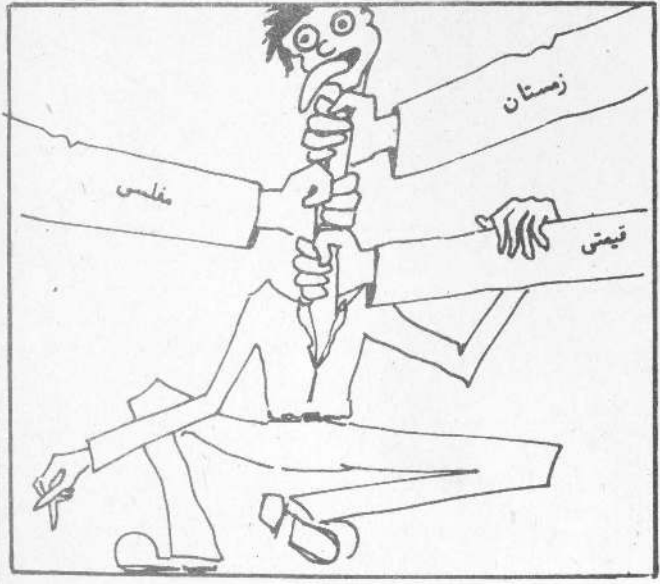
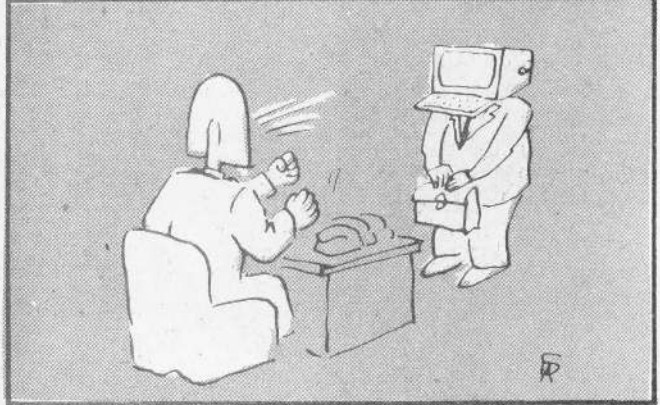
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . ازانوون بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دې ساده خبرو دې سر نه خلاصیږ . . .
 خبریال : آشهز باشی صیبه د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خپو علمسې پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوړوسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ را منځ ته کړي . د دې له پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو د لوړ پد وڅخه ونیول شسې .

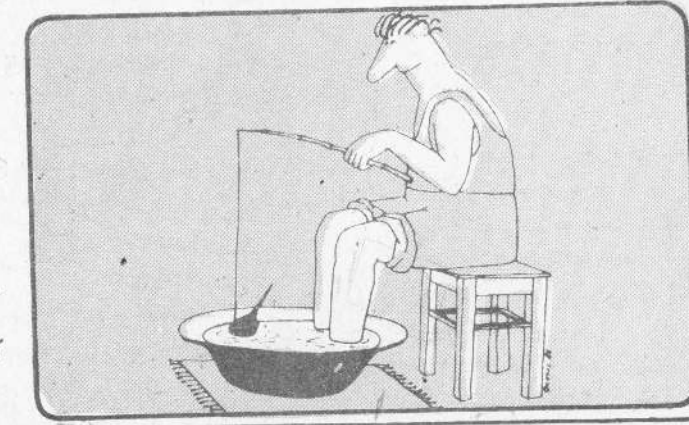
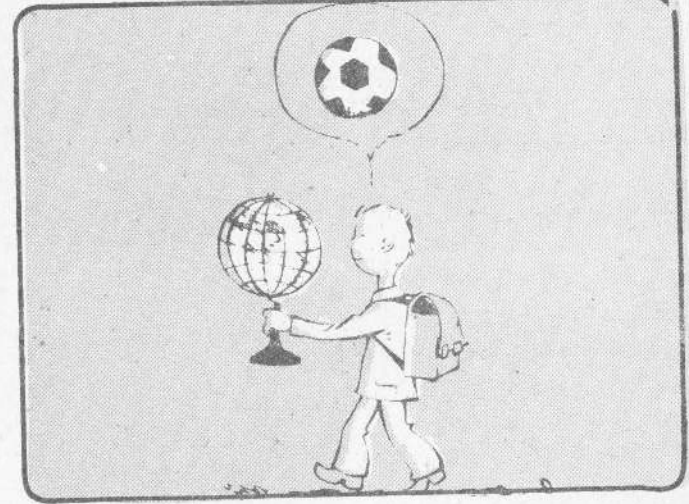
په دې لړ کې لکه څنگه چې د خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د پتچاره هتسې بجا نگرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیبه څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظ چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتسې ته تلکوب کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم عینې خا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکثیر او د چاپیریال نوره لگر تیا بولی ، مخو زما د خپو نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر - خوا دي ؟
 - زما نظریه هسې خوشس - نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پيري کوي

آشناکله دا خصوص مالکیت څه ته وایي ؟
 - خصوص مالکیت هغه دولتی موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر څو کید او پوري ټول یې د یوې کورنۍ فری وي .
 - او خصوص متشبت جات - ویلی شو ؟
 - خصوص متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش برته دخپل خصوص متشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .
 - چې داسی ده ، نو دا خصوص بانگ څه شی ده ؟
 - خصوص بانگ هغه بانگ ده چې د پورته ذکر شوي خصوص متشبت په وسیله راټوله شوي وي .
 - دا څو د رسره وینله ، څه داراته وایه چې خصوص مشورا څه ډول وي ؟
 - تاته زمانه پلره خصوص مشورا داده چې نور د فسی خصوص بونستی مه کوه ، بلکه چې د نورو په خصوصیاتو کې گوتې وهل ، د اینو خصوص خلکو له خوښی ی .



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای فرادې د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بچسې .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نس یا هم جیره کم رسمي منفازه دار وای خرنولای مې د پگونه او کاسسې چې بچسې گسې دوران دې د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میتودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال کسه بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سوار را

بدون قوه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله ور شوید.

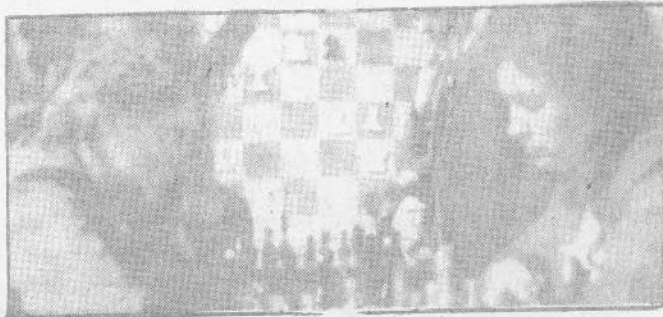
ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیدانید که چی نقشه ی را به پیش ببرد، درین حالت تصمیم

بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۱۲) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلوی بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۹ در هر هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکو است، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصبا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکاره (میراث) غواری د چامیسات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وراندی شود سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وپیژندل شی . دی خبری به لیز آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خیره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی به (۱۹) مخ کی

جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟
 زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و نبود ،

و ماند و ماند ، و همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز ضحک نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهم شناس یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، یی تا شیر از این جریان سلط ، نتواند بود . اما از دهه اخیر که میبایستی چشم امیدي داشته در پیشا که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی سلط کسانانی اند که : ((درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدتم سلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود تر و هراسان تر چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شونند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دلشان را ، (در نیلک چوبیسن مینوازند) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشته کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

فرهنگی

فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

سیرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحتی برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دسته رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنزان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیجویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانیستی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به متضاد و ستاره گان را میکشد ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بجزریم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده گی چیز زیبا را مشاهده می نمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باال مقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نکوشیدند . ما با زمانه های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان ویشو و لگامی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات (Psychoses)
در مرحله دوم و سوم الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، سر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغانات ، رشه و حالت متو-
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تهج شدید
روحي و حرکی قرار میافته باشد .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
ضرورت به محافظت جدی بود قهقی
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و تمه کند
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهای وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن رابه دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درک
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانند ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر
تر می سازد . یک چنین در کسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سویی غنای روح مینندند و
هوشار میدانند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درک -
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درک این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و تسلیم
می آید و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبوم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزیکه داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کنند ،
تهدید کنند و غیر را میشنود
کممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
۲- هذیانات سو ظن در
الکول ها :

نزد شخص یک حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است یک مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۳- بیماری کورساکوف (Korsakov) :
که از اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و به تشخیص orientation

بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت کسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرم قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسفی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌هایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد بایروس و مضامین قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موهه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، پیوسته می‌شود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکرگونیت که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختری داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتسوا و سهر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبند و حس میکند. به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش‌هایی دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره‌گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه‌جاری هام خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده‌اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده‌ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوجوانی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم‌های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه‌ی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه‌ استم و یا پدر یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدهد. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تامل و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده‌ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید.

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس راد فلم ها بخش ضروری میدانید؟

این بلای بد زمان، شرایط و مدت قرنیهست که مادران، زنده گی میبایم دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلای کلتور و هنر را در دوره کلتور اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که عهد در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنر هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و عنعنه مردم هند نیست.

حالا راجع به خودتان . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید.

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (پنسی فزنی افغانستان) داریم. این حرف ها در ذهنم از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام.

آن وقت حرف ها و قصه ها و روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچک ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهنم باقی مانده است. ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر زبون - پسند هم استید. فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟ - شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا کران آن ها.

منظور از ترحیمه شعری شما فرجام عشق روزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید.

من دوست داشته بودم و دوست داشته بودند. فکر کنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام. من دوست داشتم و یاد دوست داشتم. در هر حال - یکنی به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است. به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشوند ت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً استثناییست. انسانها در رویا رویی با مسائل زنده گی، به ما شنیدنی های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند. این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا ی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار، استعباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس سی میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند. به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است.

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست.

شعایکی از هلاکته مندان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟ - وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود. آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند. من بنابه همین طرز بید - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یسی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود. موسیقی هندی بود و خالص بود.

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست. امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود. نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است. مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور.

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشوند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآرون:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت.

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟ - شما نظر خود را بگویید؟

به نظر من همه . . . ((مشعل)) برازنده تر از همه است. سیمرا مشعل بهترین فلم منست.

دیگر چی گفتنی ها پس دارند؟ - چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود در بدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم.

و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیکسوی (!) وسیک - بودن ربه و حید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

و حید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطبعمانه اش میباید که اوسرا با بامیلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم : - ((شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتمه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد پرفتمند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو و اروپایی ما با نا به شعانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راهی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ستار برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطح ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- (اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (دوست دارم در آهنگه های اصل مطابقت و همسانی کبیز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراد در کشور ما چگونه است؟

- (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (منی) و هیچ (تسو) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروپ گل سخ موافقانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برابریات مندان منظر میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنری باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلهای کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم)

- آنها کی هستند؟

- ما دم که خودش در شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم؛ نواد و همراهم.

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

- (دوست دارم و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

د (١٧) مخ پاتې

که د جا د خپینې مسئله وي نو -
سال ته ورسی چې په دې جرگه
کې شریک شی . دې د خبرو تکراره
پهلوان دې پر زور سرې تبه
قناعت وړکوي . په بحث کې د تاثیر
آثار په دې نه لیدل کېږي او په
وړین تندي د هر جا خبرو ته غوسه
نېسی . د خپلو خپلوانو آشنايانو
توس ته همیشه ورسی ، او سی
تکلف معوان دې . کم وخت
چې کله زیات معاند شم نو خپله
راشی اواره وای : کماله خبر
دې وي د پدې دې قیمتې شونه
دې وینو چېرې چې نه -
بنگاري . همیشه په دوستانو
گزني او بی واره ورسی او د جا
تگه ته نه گوري . چې پلانی نه
رامی نوزه هم نه ورسم د دې .
خپا لاتوزلی نه دې . دوستانو
ناسته ولاړه ورسره زیاته ده ا
هرخوک چې د بڼه خوې خرید ارا
دې .

عالم خان ماته خواب راوړلې ه
اوزه یې وغوښت اواره وي ویل :
چې کاله ته پوهنې مادی مانده
شی د پاره راغونښتی یې ماورته
ووېل چې عالم خان کاکا هرڅو
امر چې وي آماده م ده ماته
ووېل چې کورنې کې می نور خلک
هم شته چې زه یې سالم تـ
ولیم . سالم زما زوی د پور حیا
خښتن دې شایده د داخبره زه
ورته یاد م کم مانده به وشرمیږي او
حال پراته ونه وای . ماعالم خان
کاکا ته ووېل چې په کیسه می لنډ
پوه کړه چې کیسه څه ده . عالم
خان کاکا د سالم بلا راته ووېل
چې کم وخت چې د سالم مسود
ژوند ی وه ماورته ووېل خداي دې
بښنې چې سالم معوان دې ، په
خپلو خپلوانو ، دوستانو آشنايانو
کوروکې سترگې وگرزوه او یا که چیرې
په سالم پوهنې چې دده کوم
کوږته د خپینې د پاره میل دې او
د چاکوږی خوږید دې چې ورته
خپینې وکړم . خو په هندی ارمان
کې لاره او د ارمان یې ترسره
نشو . نو کاله بچیه ته می راوغوږ
بنتی چې په سالم معان پوه کړه
او د دې خبرې خواب تری واخله
زه به په انتظارم . ماعالم خان
کاکا ته ووېل چې کاکا (پلرونه
چې زامنو ته ودونه کوي نو زامن
پوښتی ، زموږ په کلې کورنې خسو

میراث

راندکه او معان به راته بد ټنگا ره
شو . او معان سره به مو وویل چې
سالم دریا ندې د معان نه د پسر
گران دې د دوست سره غداږي نه
ده پکار . د ژوند خبره ده کمی
نه دې چې زلف شی او وې غورزوي
د پلار خبرې به یې راد مخته شوي
پښه نیولی به شم ، چې څه وکړم !
په جرتو ، جرتوکی خپل کورته
ورسیدم او د دې خبرې د پاره می
گودرل تاوه . چې کم وخت چې زه
سالم ورښم نو خبره ورته دکوم
بهایه شروع کړم نه چې راته خفه
نشو . بیابیه می وویل د زلمو
هدا ارزوي ، اوسالم د هغو
زلمونه وو چې په دې خبره خو -
شعال شوي واي . زه هم په وپه
جاله کې ناستم . چې دوتلو
امگا یی به آسانه غاږي تـ

مکنه برسید . د هر جا پـ
کوږم نظر واچوو او د خپل فکر
نیلی می وزغلو خوجلب به می را -
ونيو . اود خیال د نیاکې به هېڅ
لاسن ته رانفله . معان سره می
فیصله وکړه چې مشوره بڼه نشی
دې په دې کې به د نورو دوستانو
نه هم سلا واخلم . او خو فکره چې
پوهای شی نو پوځه تری جبر شئ
د ایه می زړه کې وگرزید ، چې
د دې خبرې سلا مشوره د کلسی
سپین ز پوه سره بڼه ده . د دوي
فکرونه باخه دې تجربه لرې او د
هر جا کوږونه ورته معلوم دې . کله
به می معان سره ووېل چې د کلسی
سپین سرې بڼی وگوم د دې -
د پورې په دې خبرو کې بل دې دې
زیاتره خپینې د دوي په وسیله
کړي . جرتونه نه وه دلر ، دلر
راته برپوتل . عالم کاکا په هوالم
جرتو اخته کړم . لپار راته ورکړه
شوه . د اکاږی د اوشد پاره -

په ښود او معان سره می فیصله
وکړه چې څه به یو سلامت او پوي
ورسی خبره نه ده عالم خان سم
مخواب غواړي په دې کې به
پوره غورکوم او خو ورسی به .
جرت ووهم . شپه شوه د شپسې
می معان سره سوچ وکړ چې اوس
د هرې خواته خاطر جمع م . او په
هرڅه د فکر نیلی زغلولی شم نو
اوس به د فکر نیلی ته خنګه لښته
ورکوم چې کورته ننوت او وې خور
ته می وویل چې ناري را کړي زه
نن ستمانه م او پده کورم . سا
ناري وکړ او لارم خپل کت کېسی
خملاستم . د ختوسره فکر راتقی
چې د دې خبرې جرت م وهه
دا خبرې تولی آسانه دې پوار
خوپه سالم یوازي معان پوه کړم .
ما د دې خبرې د پاره مناسب
وخت لټوو . چې په کم بجای کې
سالم وگوم بڼه د داخبره د راز -
خبره ده او باید په راز کې می
سالم ته رسولی وای . ماته په
هدې جرتوکی خوب راغی او -
وید شیم (ا خوب می ولیده چې
ماسره گڼ شمیر ملگري دې او -
اراده موکړېده چې د نورگل د پور
ته روان شو ، تل غز ټبري ، او
خالدي لاسونه غورزوي ، آخرد -
نورگل د پورې ته ورسید و نورگل
کوږکې نه وو . موږ بونشته وکړه
چې څه شو ؟ نورگل د پورې بڼا -
یسته باغچه لرې به باغچه کسښ
جعفری گلان کړلې دې اوسور
رنگارنگه گلان هم شته نورگل د -
گلانو بوتی او په کول د لته مو
دې پیدا کړ . موږ سلام واچوو
نورگل سراجگه کړ ، نورگل د -
تیاکو د لطم غلی د پد تیاکو د
استعمال په وجه یې آواز سره
شوید . سترې مشی موسره

په ښود او معان سره می فیصله
وکړه او کښناستو پوېل ته موکتل
آخر خبره ما یاد کړه . چې نور
کله موږ راتلی یو ستا لسور د
عالم خان کاکا زوی سالم ته غواړل
ده په برگ آواز ووېل کومه لورا
زه خو غولوبی لم مشره یې (بدې
ده د دې خبرې سره یې ووېل -
چې (بدې) می ورکړه . آواز یې
برگه ووزه په دې آسانه خپینسې
حیران شم ناخابه می ټکان بوخړ
گوم چې وید م او راویښ شم .
ماشکر ووست او معان سره می
ووېل چې خدایه شکر ! چې خوب
وو او د الاغوره په خوب کې به
نورگل واوخت . شپه سپا شوه
سپا ناري وکړ او د سالم لید وته
می لپار لټوله او خبرو ته می معان
برابره . بڼه شپه جرت کې ناست
وم . چې گوم له وړایه سالم یوازي
راړوان دې په برخوشحال شم او
زه کې می وگرزید . چې مجب
تصادف چې غواړي . نوبېرې واږي
سالم راندې شوزه مخی ته ور -
جگه شم ، رضیر مو سره وکړ او -
کښناستو . زه باخیم ، چې چای
تیار ک ما کوږکې د سالم د راغ
ووېل زه اودې دوه خوازه . -
دوستان سره کښناستو د سالم
سترگوت کتل او ورته به خبرو شم
سالم به ماته حیران وکتل سالم
پوه سرې وو د سرې د خبرې نه
بی هرڅه معلومول . ماته یې ووېل
کمال روکيه (څه دې زړه کې گزري
ماورته ووېل هېڅ ! سالم ووېل
نن بل شان ماته گوري ما بهانه
وکړه ده راته ووېل خبره مه پتوه
څه دې اوږدلی دې ، زموږ -
شعال شم ، چې حاجت پاتسی
نشو . چن زه د خبرو مقدمه
کښیزم . په دې کې چای راغی
ما چای پیا لې کې واچوو او جرگه
شم او دده مخی ته می کښیدو

تجربې خاوند دې د زمانې تودې
سرې یې لیدلې دې په هرڅه
پوهنې ، هرڅومره سخته خبره
چې وي او سخته غوږه وي دې بی
برانیزې ماته فضل هم معلوم وو .
دې هم بڼه ملگري دې . په
لارگې می فضل هم پیدا کړ او -
معان سره می پوهای روان کسړ
او نیخ د شریف ماما د پورې ته
ورسید و . شریف ماما په کوږکې وو -
مخواب مو وروښه راوت . شریف
خان ماما د قح او لولس سپینې پورې
دې ، بڼه منلی سرې دې ، موږ
سره یې جوړ په خبرو کړل او کوږته
ننوت او ناري یې راور . زه او -
فضل کښناستو مفضل په ټوله
کیسه پوه کړې وو . ناري مو وکړ
شریف ماما ، ماته وکتل اوراته
وي ویل چې کاله لپاردې غلطه
کړېده خنګه راغلی ، ایله ، بیله
ماورته ووېل څه وکوتا چاري ده .
کارونه د پورې دې زه د خپلو مشرانو
په قد پوهنیم خو . . . شریف علما
مخ راواړاوه چې کاله فضل دې
خنګه راوستلې پورې خوله سره -
بنگاري نه . فضل ووېل بنگاره شوه ،
ماما سترې به دې کړ و زموږ تا
سره اوز دې خبرې دې او -
اوزه دې ، اوز دې کیسه لرو .
شریف ماما ویل هرکله راشی هره
کیسه چې وي خدای به یې آسانه
کړي . موږ مجلس برابر کړ او -
دې په درې ناست وو . بسل
هېڅوک نه وو ماورته ووېل چې
شریف ماما عالم خان کاکا خو پوښتی
دې غواړي سالم د پاره چې ته
می پوښتی په هدی شاوخواکسی
خپینې وکړي . تاته به سالم نه
وي معلوم شریف ماما راته ووېل چې
زه سالم بڼه پوښم . د سالم صفتونه
د هر جا په خولو کې دې . سالم
خومره چې نوم یې سالم دې -
هغومره یې دماغ سالم دې په
هغه اند ازه یې وجود سالم دې
عقل یې سالم دې ناسته ولاړه یې
راته معلومه ده په کوږکې کې به
بڼه معان مشهور دې . لنډه دا
چې د خو ویل پوهای په کې نشته .
ماورته ووېل بڼه نو چې داسې ده
په دې برخه کې فکر وکړه عالم خان
ماما نه خواب غوښتی دې شریف ماما
د پنځ فکر خاوند دې هر کار یې به
تد بپړ کاوه په هرڅه پوهید به
خبرو پوهید ، په جرگو پوهنې
مسائل فیصله کوي د پوښختو

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فر کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نودی کلی او باندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنیم او یا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نودی بانو وکی موفق نشوم لسی شیهه چوپ بانی شو، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای لیجان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن او یوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویلی د پاره د پرخوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا یو، کورولو، بانو و فیه بل خوا حرکت نه گاو به دی نودی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپنی د پاره د پوئاسب راته ښکاره شواو په زړه کی مسی د شریف خان ماما په پوهه امین ووا به او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووا به یاخید و .

۱- ازه مو واخسته چی سالم ته خبر یوسو او بیا بی بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره جالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه د هه هیخ ونه ویل مونز پوه شو چی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلارته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا یاخید راته وی - ویل چی کماله زمانه دی وی سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاکاد اخوخته آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چرتونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چیسی آخرخه (ما ورته د شریف ماما د - خولی جواب اود عطاخان د لسیو خبره وکړه رلاسی بی راولد کړه زه بی د لاس نه ونیم، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی: امین ، شاباش، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ، زما خوښه ده عجب بیا دی، مناسب بیا دی او می نو د جرگی بند وسته او ترتیبات برابره چی یو خو نوره جرگه وویلی و وگور چی خه کوی ۹ .

زه یاخیدم د کلی کور سینه زړه می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لسی ولس ته جرگه ما ور بر کړل مچی عطاخان تنه لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و د دی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی یوه جرگه د رتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو، خپلوانوسره سلا وکړه . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یوه جرگی کی د خیرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظیفه معلومه شوه . چی خه وخت عالم خان کاکا وخت ټاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطا خان زمونز درانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسید، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ رار او وری ویل پوفقی او کامیاب راشی (د سین له پوری وتود عطاخان کلی ته ورسید عطاخان بیا یونه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اود پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فوئتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی می وشوه . کښناستود چای، لاولوی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول، هرخه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاو و او ټولو ورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پیره معانی غواړم د کوم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور، لور کور کی ورسیندی نویای خلیک غواړی، هغوک بی کور کی نه ساتی . مونز راغلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ وستا رضا ده که نه پدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :- چی عطاخانه خه وای مونز جواب غواړ وجرگی به گوه غز کړ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوخه غو ووا به ! ... لیسار هم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښهاد کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه خه ووايم زه به کور کی یوه لورم ما خپلک لور چی ((ازی)) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکړه . د جرگی د خوشحالی په رسم یو خو پدی وکړی . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز په لیارونه پوهید و پخوانانو هر خه ویل عالم خان ته مو (هوکه) وویله په کور کلی آوازه خیر مشوه . هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوئستل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوی د عالم خان کورته راغله، سالم خوشحال معلومید ه په دی چی خپنی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تویل جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوئست راغی . واده ته مسو راخوئست معلوم نشو، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکړه . د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و لیسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و لیا تا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تودی همداسی بی زړه تور دی په لجان د پورتنی ولس خپل پښتن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هخ چی خلیک ولسی خوی بی ولسی د پرید سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکسه مارتا وری اود سالم به پخوانی اعتبار اونه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و، چی به کور - کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی وروکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو، پاروختیا بی زیاننده جابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کارونه ټول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورخ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شستی تیری نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعایی ونکره . یوه ولس کی خوله به خوله خبری گزیددی اوما ته هم هرخه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورخ به ورخ زیانندی اود سالم د وستانونه هم گواښ کوی . ما یوه ورخ فضل ته وویل چی صد و تسور دی پدی پده خو هیخ کله (ازی) نه وه فوئتی صد و خولن کاله پخوا واده کړی دی . د ابده رد ویل د ایه خه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمیندی بی حیاء دی ، لسه بی د اچی د دی ټولو سره سړمی علنه دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوخوتو . . . سره ده چی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وي په راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم
 پوروزي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي نېغه به يې راته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پد پرخفه
 شوم او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه
 شو چې صدود د اجراء تونکر کې
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ به پورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هېو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې
 سپر به د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلې . خوښه مخکې او يا لاس

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 لېده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا ورځې ورځې
 شپې وي او د سالم د واده اوږه -
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وي . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته
 نژدې په جبهه زاړه زمکه کې د لوڅو
 پد پر لوي ښکل . په ليار کسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او ما -
 سپښين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سپن نه
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په لري ليار د خپل ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پدې -
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپته شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او ولسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د پوځوتوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد -
 معان سره واخيستوم وچې چې
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښودل او
 نې لاس يې په سپنه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سپنه مخامخ کېده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سپنه ايښې پروت دې . خواخوسرو
 چې د جگړه و امورته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر ل اوشملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ
 کې د ننه د خويما شتون اوږي ((اوږي))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 در په ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه
 خپله لور ((اوږي)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپل نسي
 شوې نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، جايد او په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شوه د سالم د قاتل په
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پلټنوته به وسپارل شي .
 حاضرېتونه پد اواز وويل چې پد معلوم
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لور ((اوږي)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کورن تون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار رسوړه
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوږي))
 سره يوځاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تور سري
 د کلې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راټول شوي وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوږي)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه . د حاضرېتو په خپرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او ځېنود دغې صحنه
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم
 د کور د روزه تړون معلوم وخت
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است . چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسبری کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند .
 در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشاط و نشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو - ثنائی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر - از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خواننده عزیز !
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصوت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن - تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و - حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسبری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۳۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در دفتر است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهت و با فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابرازش کرد .
 ۱۸-۱۹ مرد بلژن از سها و ای دیگر (ویک داینا سور) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .
 فلسف ازانکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 نالین وجود از صمیم قلب ترجیح من دهم صحاحه ام را بیک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تاییدان من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سافرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با شی

می گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 - اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 - مادر ریننی د جای پونستنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

- نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سیری خوب تنستوی .
 اوس نوکه چیری مامورین به دفترونوکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د مینونولسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکبه وهلی وه .
 د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غم پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان دیگر نمی یافتم .
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنا به توصیه دکتری ، بایست برای استراحت به سوی میرفتم .
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه آشنای سوی برگردد ، روانه سوی شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوی سوئیس ماندم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد . او از زنده گنی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سویس نیروی تازه ای گرفتم .
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا آن دم مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبال من نشسته بودند .
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)
 روزی از شهنشاه پرسیدم :
 - طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :
 - ((متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))
 من افزودم :
 - داکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحیت ((رائع)) های خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))
 من بدون داکترعبادی ، زنده گنی در دربار را چند ان موافق به

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی محلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت و سایر مطالب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .
 قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی توسط ما شین پمپرس اسناد و کارت بدست داشته شمارا پوین میکند .

ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی چوک میروسیر میدانش .
 نماینده اش در چوک جاوه میونده متصرف جراید

۳۰۷ مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)
 - هموطنان میتوانند به ورگنساپ من - برادران ورگنساپ - واقع در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار و مراجمه نموده با پرداخت پول - پیشکی فرمایند .
 - ... قیمت آن .
 - هر چند آرزو داشتیم به قیمت بسیار ارزان آنرا عرضه بدیم اما از آنجاکه مواد ساختنی آن مثل - آهن چادر ، بخته ، شیشه و آینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .
 - ... و چند انزایم فروشید ؟
 - ده هزار افغانی .
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود دارد باز هم نرخ آن ارزان است .
 - به امید آنروزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)
 خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جری پانات را در حافظه تثبیت کند و - در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها بر میزند که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .
 - Alcoholic dementia
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را بایست آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشین این حرف باد ستمبا - چگی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مبرم زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد دنبال رفتن خانه می گفتمی بود سوی رطوبت از در رو دیواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داده به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر راخبر کنم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلهطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنیده: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونسو چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلهطی زده با خاست پس بر روت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن. چیزی به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکلم میشود جزای بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبین نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشییم و از خود بهر سیم که آیامابه کدام بیعانه درین بهانه می استیم. چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد - می سازد

صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچند میداند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشنایی از طلا تا نشانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاققت نورس کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورناهیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مخلط برقی وجودی بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته می شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن عیار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: «گرانقدر سبازون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز همگان مخترع شدم، غذای (آفتاب سوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی چوبی به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراند معرض فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتدان چطور میتوانند آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زندانی شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
 - مگر شرط است جنایت بکنی که بندی شوی ؟ من که جنایتی نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر سایکل را که خوش آمده بود از شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه سال را در زندان ماندگار شدم . یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این گزاردهای پروگرامهای بهیسی داشتیم از کیمه بری و دزدی و همیشه و شوش و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر بکنید ماه مراسمال بودن در آن سویی اند یوارها ، در جاده های آزادی داد و در دست در ماه پنج بود که محکمه ملنی ، برای پانزده سال زندان را محکمه و اعلان کرد .
چشمها زخم جنایت کرده بود پند ؟
 - نخیر با آن جنایتی ! تنها ۲۸۰۰۰ انفغانی پرسول گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنجسال حبس مرا بخشیدند .
 بخشیدن آن چه که من نمیتوانم بر خود بقبولانم من نمیتوانم تقدیر را بخش نمیتوانم مادر را بخش نمیتوانم پدرهام را بخش نمیتوانم چشمهای را که بر من چون بیگانه بی میبینند ، بخش من نمیتوانم چنگهای قاضی را بخشیم که هرگز انانی را که مرابه ضایقت گذارانه زندگی دزد ها دور کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم قانونی را بخشیم که در آن استثنای تربیتی برای محکومی موجود نیست و یا اگر است ، دور اصل است ، نمیتوانم بخشیم همه مجازات کننده-گان را که تا حال نخواستند اندک از کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه بارسی از آزادی دوباره سرسازم ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر با حالتی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده ، تحت الحفظ در میماند .

هر وی وازان جابه شهر مند ها ز لبا حی سر یازی پوشانند و دوسا اول سر یازم را سوری نکردم بودم که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم و به کابل - شهر که در آن جاتها زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش را اکثر از دیوارها و میله های زندانش دیده بودم ...
 این بار چند ماهی راهی حیت سر یاز فراری به زندگی بر ماجرا دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
 - من که جنایتی نکرده بودم ، صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم بودم و دستگیرم کردند و محکوم شدم به هفت سال حبس و تا هنوز پیش از دو سالش را سپری نکردم ، پس شما که هیچ جنایتی نکرده اید ، باید پنج سال دیگر هم در زندان بمانید ؟
 - نخیر ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان کرده اید ؟
 - نخیر جنایت نکردم ، منتهی جلدی پیش به جرم قاچاق هیروین در زندان ، محکمه بر ایسم پنج سال حبس و دیگر از افزود . فکر میکنم من باشنیدن ماجرای - آخرین باز زندانی شدنش ، پسند می کنم ... او دست به جیب و او سکت گرانها پیش برده ، قوطی سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار قیمتی ترین سگرت های شهر است به (دست گرفته) برای تعارف میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ، مهرسم که :
کسی به زندان نزد ت می آید یا خیر ؟
 میگوید :
 نه ، هیچکس !
مهارت راکمی میدهد ؟
 - دوستان و یاران زندانم !
 سهیم هر چند درباره زندگیمش بی پرواست ، اما روانش تند از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون با اوست ، برای من ، نگاه های پیش آرام و بی معناست و چشمهایش قه گوی نشانه تریاک است ، یکبار دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش می افتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای ما را افزونتر میازد ، از خمیره ماندن نگاهم به زخم التیام یافته خوردنش ، در میاید که چی مهرسم ، میگوید :
 پنج بار ، پلی پنج بار شما خود کنی را در خود یافت ، بسیاری با تیغ ریش تراشی ، این رگم را برهنم (رگ بلند دستش را نشان میدهد) زمانی با هام را در یارکف دست هام که هنوز زده های جرح با - قیمت زمانی هم خودم را احلال کردم که گردنم هنوز تصویر آن را در خود دارد ، این پنج بار خود کنی - توان مقابله با زنده ماندن را - ندانستم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می بیاز تصمم ؟
 - من میخواستم از این زنده گم نجات پیدا کنم ... اما زنده انباشتم میخواهند مرا امانت فردا نگه دارند ، اینان توان نجات دادنم را از مرگ دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمم نجات دهند ...
 او در حالیکه به دیوار تکیه میکند و با جوب گوگرد به روی خاله رسمعی دایره می کشد ، میخواهد بیان قصه مندانه گذشته اش را تصویر نماید ... گذشته بی کس برای بر ما جرا بودن ، برای سرور و چرخیدن و همیشه زندانی بودن او نقش داشته است ... او دیوارها را چون خود میباید ، او باد دیوارها بزرگ شده و امانت رگرت های - زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده اند که تخییر باید ، او آسمان را از بلندی این دیوارها میبیند ، از - آفتاب در یاری این دیوارها ستمش را میخواهد ، از رویاها و خیالهای جوانی در این جا ستمش را می خواهد و سی از پنج بار خود کنی ناگام حالا ستم زنده گمی میخواهد ستم نان و آب و هوا میخواهد و هرگز دست ندارد تسلیم خستی شود ، در استدلایها پیش به خرد حق نمیدهم مفکوره اش را پنج تلقی کم ، او در میان دیوارها و آشناسها (پیدان) خود را (داد) افاده میکند (داد) او همین است که تا حال زیسته و پیدانش خاموشی

و جزش است .
 او سلولهای بیشتر زندان ها را دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد و کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به خاطر بی (جوچه) مشهور شد ، که در کودکی و نوجوانی از قانون دور گردانده و درفش آینه اش را بر سکوئی مدرسه ، دزدی و غارت بسر افراشت و در طفولیت آن درفش را با خود به زندانها برد ، هرگز دست ندارد خود را جانی بکار معرفی کند او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته بودگی راه خاطر می آید ، جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود) .
 اما او به این گرفتار شدن ها و دستگیری ها باور ندارد و شاید هم حساب نکند .
 (جوچه) پس از اولین بار زندانی شدن در طفولیت تا حال طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته خود شش در این آخرین باز زندانی شدن و افزونی پنج سال دیگر توقیف هیچ آماده گئی نداشته و زیاد دق آورد است .
فرار از زندان برای مشکل است ؟
 - تجربه کافی دارم و میتوانم فرار کنم ...
پس چرا ؟
 - میخواهی بهر سی چرا هنوز هم در عقب دیوارهای بلاک ؟ - بل جراحی انتظار آزادی را میکنم ؟ راستش در لهره همیشه گمی از تعقیب شدن در ادان ، آن قدر که تشویقی نزدیکترین پروگرام سرت را ندانم ... درین گفتارش صداقت قرار - بازارانه را میباید ، وقتی به رسمعی که بر زمین نقش میکند ، وقت میکسم و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش در میباید ، رسمعابه سرگردانی یک روان انسانی میماند که تقدیر شان اندوه نملی را با او قصه کرده باشد ، رسمعاه تصمم نداننده رسمعاه ستخوش هر لحظه معاوضه میشوند و آن که پاک میشود ، با آن نه دوباره نقش میشود ، یکمسه . زخمهای یاها و کفهای دود دست سرور جوچه ، به باره های رسمعاه زمینش میماند به اند و درخت پاییز خورده بی که بر سرش سقیقت و - بهیسته راه بالا ، راه سفر را پیش گرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را تعقیب میکنم ، لوزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 نیا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، نسو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 برا باندي بهموند او د گل به مسای
 پس خنی ورسره راشکوي ، د انکه
 چی زه د تولو خلکو نه پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نکو تر سپړي لاندې -
 چرسمانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت نارخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم او -
 رزي اید دي به خنگه کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه به زره سوړي ، سوړم ،
 انکه چی کم وخت دغه بیبرسي
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنوکړي .
 نو بیا به چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلونه
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینې اولاسونه غوښوي او پامی هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می به
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، نسو
 بهامی به ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لچ اچ بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پتراز راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

د (۸۳) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 نیا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، نسو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 برا باندي بهموند او د گل به مسای
 پس خنی ورسره راشکوي ، د انکه
 چی زه د تولو خلکو نه پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نکو تر سپړي لاندې -
 چرسمانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت نارخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم او -
 رزي اید دي به خنگه کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه به زره سوړي ، سوړم ،
 انکه چی کم وخت دغه بیبرسي
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنوکړي .
 نو بیا به چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلونه
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینې اولاسونه غوښوي او پامی هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می به
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، نسو
 بهامی به ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لچ اچ بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پتراز راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه پایوزی -
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد
 داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کلمه را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادرا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عزا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بود و د زینو نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگه از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

میراث

د (۴۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون -
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس -
 ترڅ كې یی د سالم پگړی د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -
 روزي زوي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل او د پورود مور وسته د تر لې
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو
 او د مور او زوي شپې ورسې -
 د د انتر یی چی سپړي د سالم
 خالصی لځاي په اكبرخان د ك شو
 خود صد اریان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړیا پامه
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس
 در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جمع پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم . . .
 تا او به راه میافتد ، ناگهان د . . .
 برابرم میپسندد و میگوید :
 - در حقیقت پورا همتان کافند
 هاست ، در حقیقت راست بگفته ام
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 بول به درد به خوراست .
 از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت بر او هم را که استاد
 هوشم است ، حقیقت را هم را که
 کلمه هاست و حقیقت هم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست . . . با
 خنده و تعارف خدا حافظی میگویم .
 آنوقت تعویض عود می شده ، تف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -
 است مثل های چرك زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان د زمین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از آن
 زندانیان به شهر آمده ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمیدهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریب کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :
 - این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سران بر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پستان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهد سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی . . . او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بوم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بد هم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ پاتی

اوله همدې سببه علم او عمل کې د ووره توبیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کې موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړې کوموختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کې نشي پاتی کیدی اوسه ایمان د ایمان په شکل کې پاتی کیدی شي اود هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي اوهمدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کې د بی عقیدې کسانو لپاره یو پیغام دي اوهغه د اچه که چیرې هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یواځی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه اومذ هب د ځان ته غوره کړي او د فطرت پردي په نیا پان تراوی ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کې مقصد بیت پیدا شي اود مسلمانانو لپاره یو پیغام د ا د چې هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل اود پري تیر وخته د یو قبایله ورسره وکړې ځکه د اخروي نجات لپاره یواځی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیرې د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نوآري نوهغوي د یو خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کې راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و لز سینه اگر بر جسته هالموود، او برامون طمسه وچی گونه کی آفرینشها پیشه درد نیای سینه، میگوید پلوسن مد یون جهل خود هستم)) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصک چنین وضعیتی قرار نگیرید.

فکر نکنم.
آ جی کارهای روی دست دارید؟
والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر.)

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهی شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطو شمارهامیشم بیشتر هیچ حق الزحمه بی وگانه با اندک کسی بستنده میکنم، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره سرم را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می کنید؟
والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این وان را هیچم، اما همانمیدانید که در این جا نه کورس هست و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر روی زمین (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد)، و اگر نبوده اند هم حالا بسا دکاندارانند و بابه کارهای پرور آمد دیگر پرداخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره پرسش سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم وان رسم نگاره گری می کنم، وگانه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسو اورد گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات وطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می آوردند تحول و انقلاب در پدید است آورد. دن برنهم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلافاصله همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام پلاده روستا در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را روشن کنند.

دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می شود ؟ می تواند بکند چه کسی زن بدنامی چون او را به کارش بگانه می خواهد گذاشت ، پاسی می تواند از این مسلک کنار برود - وقتیکه راه مسلک بدتر را پیش گیرد و در رنج که آنوقت او یک روسپی و لگد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناز و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه نیمه برن حوریه سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر و پاهای مجاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سوپس حاملشان سوپس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه مدارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردانند تا نسل بعدی ما روگردان و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
دوستی در یک کلام حاصل می شود یا نه میگوید : (از تن فروشی کرده خوب است)
و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میبینم .
وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاهم به گرداب کسار جوی کیفیت می افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من میبینم از صف در مکتب بدینسو نوسهایی بوده از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی است که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدي برای بازی درز كوچك شد ، اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان راد رشماه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند ، در یگر چه نیازی است که از مسلک روگردان در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نعت موسیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در اداء در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و نعت موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟

نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و نعت موسیقی را انتخاب کرده ام .
* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟
از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقري ، میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو ، عطار را .

* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟
از سنایی را .

* برای خواننده گان ، خانقاه های خواهد بود که در آن خانقاه های شهر آگاه می باشد .

خانقاه در شهر قدیم کابل در عاشقان و هزاران مومنین دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگهان نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :
قادر به ، نقش بند به ، سهروردی ، به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آنگاه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقاه جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوان شده است ؟
حدود ده کست .

* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سه شرط اصلی موفقیت است .

* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟

طوری که بهنند گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپه باندي حره ت پیل تري او تقلید تري وي . درم صحنه ده .
به گزار گزار بی عادت کري وي . هغه بدن جور نیست داسی وي
دوهم کيداي شن چی پلار او بور چی له کپه خشه د بی لاسی
بی کپه لاسی وي . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آمی درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پیروسی های میتا بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید)
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی اطراف انستیتوت جیرونتولوژیی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هنده گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که همین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پیروسی مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیروسی خورد ، به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی هایابییزنده می راند - (دوران سوم) می نامند و بد -

ین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می نمیتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معشر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا بیزنیورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده

سال عمر من در راه آموختن اینک چگونه مانند یک آدم پیر زنده می

کتم سپری شد ، تصور کردم که

چگونه از دست دادن امید بسا

زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتیم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، -

بیوان در تطابق خود شان با حالات متحول مشکلاتی دارند ،

چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به یک

ایبارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان

میدهند ، دریک ایبارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ،

نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت

های اندک باعث میشود تا بیوان

انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری

میروند با گذشت هر سال در و -

ستان خود را از دست میدهد

و نه قدرت و ستان جدیدی می باید ، روابط ده ها از هم

میگسند ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی

بوده به آدم ستیزه جو و زود -

رنج مهمل گردیده و هر کسی را

به خاطر کوهچترین چیزی حفظ

و نصیحت کرده و از او گله و شکایت

سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که بوی انسان

سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده یا

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد

وضع را از نگاه فلسفی در نظر

داشته باشد ، از بزرگ جلسوه

دادن برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتولستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.»

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کپرسن، هرگاه در مغز بر ضد پروتئین - اندوس - عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میجووا که مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افراد را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیوی - مندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دمائی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم زدن، وزن زیاد بسر ندارد (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی هر سه مغز و - پیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزول)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و - احیا میشود.

از همینجاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد، مدتی نقصان فواید نوروتیجی - بیگاری می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس - سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ته در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران - طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدائی نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و - اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کاردماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی می است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهید صحتمند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبار - تست از مصروفیت سالم و خوش - آئند، علاقتدی، دلبستگی و همدردی در مورد دیکسیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و - ترحم اند، ولی آنها همین سال - خورده گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات برابلم هاوتنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوای ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین بلخی ستم بکنید، به ذوق شما آفرین میکنم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

محمد عثمان (امین زاده) از جهلستون:

ازنگاهی انتباهیت تشکر: موفق باشید.

عابدیه رابع بکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم:

عابدیه جان از شنیدن نام هیتلر ترسید بود ضعف کم، ولسی با خواندن نگاه کنیدی، کسی به حال آمدیم - نگاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتیم او قول داد که میچاپد.

۱۰۰۰ (۱) عابدیه باشید.

۱۰۰۰ (۲) نوزاد، شاکر در صف پنجم (ب) نسوان گذر گاه:

جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نیز لسانسه پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:

از نگاههای بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشید.

آ لید انارم، فارغ التحصیل صف دوازدهم لیسه:

یک از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب پی ترتیب دهد - تروتازه باشید.

آ نفیسه (هیله) حیدری از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی:

جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش رابه جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است، حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دور و مکتب پادشاهی است - موفق باشید.

محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان - نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه ایش میرسد تا بجوابد - محبوب باغوس:

عبد الزواق حسین یار از تخنیک ساختمانی:

(نزدیک بین) با (تشریح و ملهارد و پنجمه ملهون سال است - مساحت زمین پنجمه و ده ملیون متر مساحت خشکسه زمین ۱۴۵ و مساحت آبشار آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع میباشد - روز زمین در حدود (۶) کاتر لیون تن است - زینب احمدی و دوستان بی شمار از صف دوازدهم لیسه زرفوه:

(نزدیک بین) با مجرد باور کنید (نزدیک بین) با مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

محمد حنیف (آرزو) از لیسه دشت برچی:

طرح ادبی تان نام خدا (متنوی هفت من کافذ) بود که انشاالله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کافذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست (نزدیک بین) هم آرزو مند است کسه و اهلیک های گرم کن مارا بید برید تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جسور باشید.

سمیرا آرزو بفتلی از صف دهم لیسه مریم:

سروده های تان به دفتر رسید (رازدار باشی) توصیه میکند که هنوز وقت کافی برای سرودن شعر کامل پخته دارید، فعلا تا میتوانید کتاب شعر بخوانید تا بد اندید - تشکر

سایره شکب از ولایت جوزجان:

دوسته مهربان مجله انتقاد شما بالای هر دو پیده (نزدیک بین) لسانی خواستم روی همین فقلت (نزدیک بین) وی را از بحث منک کم، ولی او قول داد که از این به بعد (دور بین) هم میباید تا نامه های ولایات را حق اولیسه بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم - شکبیا باشید.

آ فریاد هروی از صف دهم لیسه فردوس کود برق مزارشرف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است - نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیخمش شید:

او هنوز زن نکرده است - مجرد مجرد است، خوش شادید!

آ نوزبه (خواجه زاده) محصل صف سیزدهم حلیمات متوسطه طبیی:

بلی او مدت ۱۴ سال بیچسه گله شما روی مرد و چشم ضعیف (رازدار باشی) ولسی سروده های تان را (چون بسیار مخصوص وی پیده بود) (رازدار باشی) نشر نکرد - و رازش را نگه داشت - موفق باشید.

محمد آصف (ناطن) فارغ التحصیل تخنیک مزارشرف (نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید

ارسالی تان که به دفتر مجله رسیده است:

نامت همیشه هر که بگوید، وصال من یاد ته همیشه شاخه سبز خیال من این آخرین کلام ترا در کعبه بود از من در فریب ها -

گاه بود از دختر سینه پوش نور تکرار میکنم - تکرار میکنم -

آ نصیره نصیری و حافظه ششانی از صف هشتم پروژه تاینی:

از گزارش شما قریب بود (رازدار باشی) شاخ بکنده خوب برای این که سر خواننده گمان هم شاخ بکنده، قسمت از گزارش شما را چاپ می کنم:

اولی یک سلامت بعد دختر شده - اولی باس چه گانه میروشید و نگاه های محصم و آرلم داشت از او میسر که چرا ۱۴ سال رول بیچه را بازی کردی - جواب مید - هد - مجبور بودم - میسرسم چرا مجبور، او قصه اش را این طور شروع میکند: مادری هفت دختر داشت و بدین در زمان حمل نادری برایش گفته بود که اگر نرزد هشتت میسر نیاشد، آن وقت جای تو و دختری در کور

دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

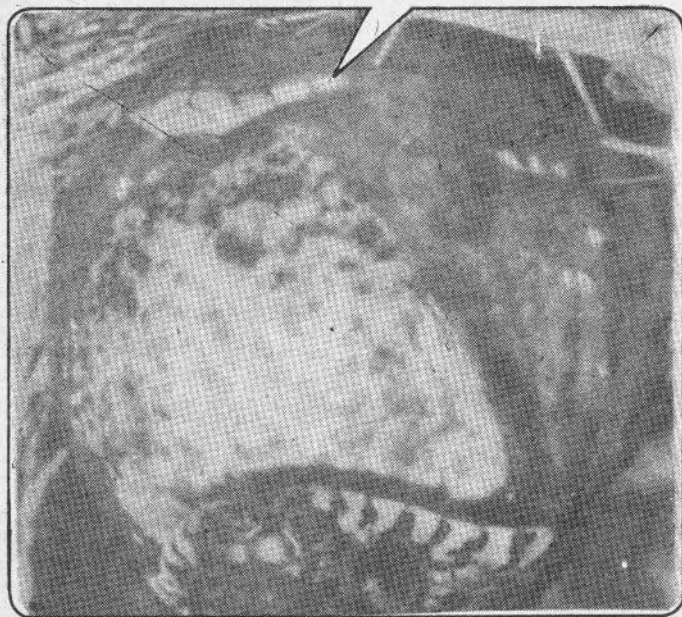
ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمپت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې یوازې خوراک یې خوروي. د خاړې له لخوا یې له حافظ خورنگه مساران شته. لومړي هغه ماران چې یوازې گوک خوروي، د معنی مارانو د پاره بڼه خوراک لري او داسې ماران هم شته چې تیر چوڼگبڼه خوراک نه شي پیدای کولای. سره یوې پردې لوتونکس خورونکي اوکب خورونکي ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي او د امکان وړکوي چې خوراک به خوله کسې ولغروي اوگاهي وخت د وحشي خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لاي شي. که د مارانوبه خوله کې معانگري عضلي نه وي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعې ټول مړه کيدای. د اعضاي امکان وړکوي خو ښکارشوي خاړوي، هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي.

بووا وانا کوندا (دوه رقمه ماران) کولای شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشي خوگان به خوند سره خوروي. داسې بېنسي هم ليدل شوي دي چې د جنوبي امریکا پر انگر د دي مارانو ښکارشوي دي. طبيعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکي معانگري. استعداد هم وړکړي دي. يو عجيبو مارانوشخه هغه ماردی، چې یوازی اوږد زړی سوسما ري خوروي. سوسما ري هم د مارانو په نيرنگ بڼه پوهيدلی دي، بعدې خاطر د شپي له خوا د بناخ په سرکي اویا حتی پریانوياندي وید پوي او د پیرچس اهتزاز په احساس کولو سره فورسي، خو بیا هم ماران تردوي چالاک ښکاري. د سوسما ري له لور سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کني او د ورسره د قيق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيچ کوم شک او بدگمانی نه احساسوي.

د ماروبه برخه زهري اسرار دي. زهرتوبيرلري، پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، بل ټول زهرونه خټه کوي، سره یاسپين کروي د منعه وړي او د ريم ټول هغه زهر دي، چې ښکارشوي خاړوي وي په هغه باندې تجزيه کېږي. د اوبو مارانوکي يو ټول مار خورا تيز زهرلري چې يوگرام یې کولای شي د منعه سووتونوږند پای ته ورسوي اوکيان په خوتانيوکي ليد

منعه وړي. داسې زهره هغه کس په افسي مارانوکي هم ليدل شوي دي. خود مارانوزهر پرتولونوږندي موجوداتو باندې اغيزه نه کوي. ايسوسي، يو ټول موجود دي، چې د معنی مارانوسره یوځای اوسې او د مارانو د چيچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی بنولي، چې د انسان د پاره د زهر ټاکل سوي د وزد شپيتو وارو په زياتوب سر د وي اغيزه نه ده کړي. خود موجودات د کير مارانوبه زهر وړي زياتره خلک د ويري په خاطر ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارکيدای نشو.



د هامبورگ د سيامانو د گلوپ -
 خخه رود زنبورگ، چې اصلا
 وړوي پخونکي دي، د دي د ندي
 ترڅنگه د اتلس کلنې راهيسې په
 سياحت هم بوخت دي. په خپل
 د پوښ کتنه سفرکي نژدې ملبون
 کېلو مته واتن په وچه او اوبو کس
 گر محمدلی دي. هرکال نيسرگه
 پوهرهادي او خطرناک ځای ته
 سفرکوي د اسفرکله براون باندې
 په وچه کې اوکله هم په جاله کس
 د اوبو کې وي د نيسرگه يوه غبر
 سادي کتنه يوه ورځ د نېل
 په ساحل کې پيښه شوه. کله چې
 د نېل نامتو خارماهی پي لاس ته
 وړغلی وړوود هستوگنسي خواته
 روان وو، چې د وحشي خوک سره
 مخامخ شو. نيسرگه بېله محند ه د
 لمان سره نکرکړ، چې په کب
 نيونکي چنگ خوگان نه شم سا -
 تلی او د سپساري د پيري خخه
 هم نشم کولای لمبو کړم. نو
 سلاسي به لوشوکي پريوتم، په ليدو
 مې پرمختان لوشی وياشلی. خوک
 چې راژنډي شو، پسله پريوتم
 موکولو خخه رانه ليري شو.

نيسرگه وايي: مادامازون به
 معنلکوکي د اناکوندا ماروليدې، د
 دوي په باب په قصاوونکو کس په
 پکي رحي يادونه کوي. يوازي
 په وچه پس گرخيدم خوبد امس
 نکره. تصمم مې ونيود يولوي بناخ
 په سرکي وید شم. په کخور کې
 ولويدم. او د پکي د پسه
 مې کخور له دوه خواوو په بستر
 پوري وتر له او پور مخی پريوتم. کله
 چې وپيښ شوم، لاندې برخه مې مې
 حسه غوندي وه. کرمي وکر، چې
 بناي د تر ولوبه سبب دي، هخه
 مې وکره ريس خه اندازه ازاده -
 کرم، چې لاس او گوشت مې ديسو
 خپشت اوسور شي، ومونشي
 پرماباندې اناکوندا اراپيچل شوې
 وو. طبعاً چې مارنشوي کولای،
 چې د بناخ سره مې يوځای په خوله
 کړي. په دي دليل پاره انتظار
 يو ست، چې ښکارولار شي او دي
 پريد پکي کړي. خود نيسرگه لمسا
 وړانگي ښکاره شوې او دي بنايسو
 په کوم بل خوند وړنگارسي رهسو
 شوو.

نيسرگه وايي: د سياحتونه او
 سفرونه فيزيکي چمتووالي، حوصله
 او آرام فکر واري.

اولین‌ها



خواجہ توفیق الحکم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصه گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصه شعر و زندگی ایشان نیاز میبریم.

- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروز تیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سرستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

نثر

نثر هارونک ناموهی درد بیست
 نثر هاناله بوفیاد سود بیست
 نثر هانسیون ساز حزن بیست
 نثر هانگرمه خالمونز مرد بیست
 نثر هانسترو انکست بندهان
 نثر هانترکمان رزمی زود بیست
 نثر هانمارت در تن زود بیست
 نثر هانارقدام دوست گرد بیست

شعر

رنگ زود از گل انتظار صبا
 باغ سپیده دست خار صبا
 هیچ زخم زتیر چشم صبا
 هیچ شام زبوی تار صبا
 نهر و نناق سیر ناله صبا
 بای تو تودرین دیار صبا
 ترم آت را ست و داغ وصال
 گذرت حرف این فرار صبا
 بیخودم در خیال روی کسی
 خو تر خیالست اختیار صبا
 نه هم از نهر شعر در وریا
 شعر زیا از ان فرار صبا

در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تود در سراسر است
 رضی مزاجی سحره گلان از تود در بر است
 از ما به یاد حصار نشود در آغوش زمین و آسمان
 بیادید به چشم بچین دل و دامن شعر است
 (توفیق) زمین ملک به جمع داری نیز این
 رعایتی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکم بزند
۱۳۶۷-۱۱-۱

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د رم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلا د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (پیروسوس) یعنی جگه اولری نیورگر یو .

لومړی هر د (کویس) د رم (اکرون) او د رم بی د (میکرت نیوس) به نامه یاد کیژی . دغه هر مونه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر مونیومر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پاتختیست مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیرمیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر مونه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هر یوی ورن پنخه ته ، سناحت بیس پنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اوږد یوی قامدی اوږدوالی بی ۳۲ متره اوږد قامدی هر زوږه بی ۱۵۰ د رجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری ، یوی لیر او بل بی بنکسه د هلپیزنه اوکوتی او بیلابیل سالو .

لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو خخه منجیل کیژی . دغه هر مونه یوه سالون کی د مصر د یو نغون (کویس) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نداشت
 اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
 خواست آن را تصوراتمانه بیس بسازد . اثر نقاشی شده . خانم کولیدج در قصر سفید از ظرف ترین و مقبول ترین آثار قصر به شمار میروند . در زمان او کنگرس امریکا بود چه سالانه به خاطر خریداری آثار حقیقه به قصر اختصاص داد . در یک دهه بعدی ، منزل سم به قصر افزوده شد ، و مال صمت فری امتداد یافتند و در آن دفاتر جابه جایی شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی آتش جنگ دوم جهانی بال شرق آن نیز اعمار شد . در زمان حکومت رئیس جمهور فرانکلین دیلانو روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) - تجهیزات و بدیزاین قصر سفید فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور هاری ترومین (Harry Truman) ترمیمات عمومی قصر سفید را روی دست گرفت . ترومین تصمیم گرفت که به قصر سفید ، فقط تجهیزات تاریخی و انتیک خریداری شود . در اوایل سال ۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد . تصمیم گرفته شد تا داخل قصر - سفید بیانگر بازتاب دهندند . شامل تغییرات بزرگ که در قصر از ابتداء صورت گرفته بود ، باشد . تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر ابراز تشکر از خدمات و کوشش های خانم ژ. کنیدی ، رئیس جمهور لیندن جانسون کمیسیون د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری قصر آن طوریکه خانم کنیدی تصادد اشته تشکیل داد که تا امروز فعال است .

تصاویر شکل نخستین (قصر سفید) در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه ویکتوریا به رئیس جمهور وقت امریکاهائیس (Hayes) میزکار قیضی بی راتخه داد . پس از آن رئیس جمهور چستر ای ارتور (Chester Arthur) در قصر سفید تغییرات دگرگونی آورد . در همین زمان آثار هنری نقاشی به قصر سفید ، رباب کرد . او به نقاش بزرگ از هنرمندان و طیفه داد تا در ترین دیوارهای قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی دیوار بزرگ از مواد شیشه بی بقرق و سمبول دولتی امریکاسته زمین است و در اطراف قصر شیشه خانه های بزرگی پر از جاهای دیدنی قصر است آباد شد .

در سال ۱۶۰۱ سون و روزولت با خانوادگی اش به قصر سفید می آمد . بازم زمان تغییرات مر رسد . تغییرات فقط متوجه تکمیل تجهیزات قصر بود . به اساس محتالی کلاسیک فرانسه اتاق آبی به وجود آمد . رئیس جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
 کاملاً به یک قصر جدید آمد . او که از علاقمندان طبیعت بود در اطراف قصر ، باغ بزرگ آلبالو را ایجاد کرد . نهال های آلبالو را خانم تافت همین ملاقاتش در جاهان پسند کرده و حکومت جاپان به متابه تحفه چندین هزار نهال آلبالوی جاپان را به واشنگتن به اسرع وقت فرستاد .

Wilson (وودرو ویلسون)
 که در زمان جنگ اول جهانی رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مویل و فرنیچر زیادی برای قصر خریداری شد ، ولی این وسایل و تجهیزات مدت زیادی در قصر باقی نمانده ، زیرا در سال ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق شدند که در قصر دگرگونی ایالات متحده درین زمان دست به گریبان در جنگ با بریتانیای کبیر بود و زمانیکه قوای بریتانیایی به واشنگتن نزدیک میشدند ، رئیس جمهور ما ویلسون از واشنگتن به فریج رفت . رئیس جمهور بعد از حریق هیچگاه به قصر سفید برنگشت و مدت باقیمانده ریاست جمهوری اش را در اقامتگاه شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جنر مونرو که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد به قصر دوباره ترمیم شده ، جایگزین شد . در قصر ترمیم شده هیچ مویل و فرنیچر وجود نداشت . فلذا کنگرس امریکا تصمیم گرفت فوق العاده بی رابه تصویب رسانند و از بودجه دولتی مبلغی رابه منظور تهیه وسایل مویل و فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص داد . این مویل ها درباریس به قیمت گزاف خریداری شد ، در همین زمان مجسمه های مرمری از کیستوف کلمبوس و جون واشنگتن را که اثر یک پیکر تراش ایتالیایی بود ، به صد دلار خرید که تا امروز در قصر سفید موجود است .

تصاویر خانوادگی های روسای جمهور بودند که هر یک به نوبه خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزات می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید ز تو دل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
مکسر رنگد

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما را روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلم آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کس
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سیا
هی و تاریکی ماندن کان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می
ای دای نخوت و ناموس می
ای تو افلاطون و جالینوس می
شعر مولانا با طافه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خوانش آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده
گوش جان آدمی سخن می گوید
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در دنیا و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میباید که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان نكند ن بود
ز ازنی كم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا
رنگ و بوی دیگر دارد. میتوان
گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود
گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سبزی که کره خوردند
فلسفه مولانا فلسفه تصویری
و خیالیانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامینست و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قهقه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه بزرگ وی را تفسیر می دهد
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسپارد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را بده
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای دود لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا،
آسمانی نیست:
ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض می اندیشند نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

مولانا شاعر عشق را میخواند
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی
الهام می گیرد و متاثر میگردد و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میرود و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می کنی
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
ادبیات ما اند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پدرو مرا بر سر من فرو کرد
 و اسم را (علی جمشود) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گری به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشود) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشود)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بوسی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخواه -
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایسد،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینده
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیسا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد پر نمی باشد.
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 که فلک نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیست و پس بخوای و پس
 نخواهی این دوره میری شمس
 نیست و پیوسته سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمی خورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)
 هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایسد. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خرنی :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایکند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدای در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهم ترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل باغزید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فرمودار انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز آفتاب های پر زور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفتاب بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دیگر همان را قراوش
 کرده اید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود
 بشود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و بسرای
 معیشت از آن من باش و یگرایم
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 فکاهی (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرخ زاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهیم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرم :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چری از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی کمین هم کامرانی
 داشتیم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتیم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتیم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض میدارد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید وهم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در هم
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صف دوازدهم لیسه عرض کنید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز دار باشی) را تاب داد
 تا دیکر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود وهم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بو هندی فارسی :
 دوست عزیز! از این که علقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (راز دار باشی) شما
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (راز دار باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصرالدین) فکاهی تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقه .
 سبست که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکوهستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار
در تنگن، یک سکوت در فرساده
یک نمانده در دنیا، یک خشم
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.
نه! من یک صداقت این هستم
که صراحت فولادی دایم. من یک
خوشبختی در سپاه ام و سلا
برف سبز در زمستان، که رویش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در
درد دوا، چرا که من خوشبختی
سپاه دایم که آنرا در نامه
سپیدی نگه داشته و هنوز که
سالها گذشته اند، زنده گی من
به انداز همان نامه است که
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.
شاید من میخک سپاه تو باشم
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این
تو از من برسدی؟
.. قادر به ترک همدیگر خواهیم
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده
منم. این ما. ما. ما. ما. ی
ما، فراتر از زمین و تویت این ما خود
عشق است، فراتر از خاطره ها
ترک کردن آنچه واژه زشتی، که هرگز
با چنین نفرین نمی شناختن
تو همان ماهی کوچک طلایی خود
بهایم هستی که سکوت را تفسیر
مبتذنی و خوابهایم را تعبیر.
من در تو بودم، شما سر
گردانم.
تو از من برسدی؟
.. چرا عشق در خود عشق
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس
وحسادت حساس بودن، آرامش
از پروانه بی هستی که برای زندگی
کردن چیزهای زیبایی داری تا
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟
یک تقاضا؟
یک نمانده؟
ایا تو چقدر برای زنده کسی
کردن رنگ و حشمانه صراحت
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.
تو کیستی؟
تو یک صراحتی که در کنگی کسی
تو نباشی که در وسعت چشمها
پت میرسی. شاید تو یک دردی
که سخت دلپذیری و در میان از تو
آرامش نیستی آرامش بود نیست
در جان درد آبدی است من
گفته بودم. تو تکلیف یک رفتگی
تا ادای یک آمدن باشی. اما
وقتی از نبودن و نیاندن با من
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی
در تو لایز میشود، که نمیتوانی
آنرا پنهان کنی.
عشق در تو یک عمارت نیست که
آرامش باشد. یک آمدن نیست که
رفتن داشته باشد. شاید، عشق
یک نرسیدن خوشبخت است. یک
بایز جاودان. یک میخکی که
هنوز سپاه نشده، یک صراحت
فولادی که سرابایت را تهین کرده.
اما تو هم مثل من در آیی شدن
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده
می.

شش نمیکنی. من عشق را در
جاودانگی آن دوست دایم عشق
یک نمانده است که جستجو کنی
خوشبختی و یافتن زیبایی است
من بر ختمم. تو وقتی گلی را میکنی
با او چه میکنی؟
برای یافتن باسح، ناراحتی
مقبولی در او افتاده شد، گفت
میخواهم بزرگتر نشود. گفتیم
من گلی هستم که مرا کنده می.
و سپس در ناراحتی، آرام شد.
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم
برای او نوشتیم.
.. تو خود خاطره بی هستی. در
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او
عشقی که عاشق بودن را در خوشی
داری محقق چقدر درد بکنند
تا بقدر برسد.
من ترا در خود می پام مثل یک
صدا، مثل زنگوله های یک عهد
نا بسته و ناگسسته هیانه هایم را
این صدا آنرا گرفته است. من
خوابهایم را که آبهای داشته
جان خسته ام هستند. به این

آشنایی ما از کوجه خوشبختی
ایهام میگردد. من رنگ بر لاده
این تقاضا را میدهم. اما در
آبی ما سپاه بودنش به تردید
بودم. او برایم از میخک های
خود میگفت. از گل میخک را در
ست داشت و همیشه باغ خود
داشت. او از درد نگفتی هست
فرهاد میکرد وین از نمانده
خوابهایم حکایه داشت. شاید آن
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود
که من فقط در رویاها او را داشتم
من برسدی؟
.. تو میخک سپاه داری؟
او خابوش ماند. نهاد ام چرا
برسدی. من برایش از تعریف
عشق گفتم: عشق مثل شعری است
که میخوانش و از آن لذت میبری
میشوی، اما برای خواننده شعر
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر
نخواهد بود. اما از این باور برایم
میداد که: نه، عشق مثل شعری
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزنده گسی را دریا عاباهم بپوند میزنند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخوام بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نمیتوانم برای کدام جا - زندانه بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معتراشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته یی : " هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زورا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -

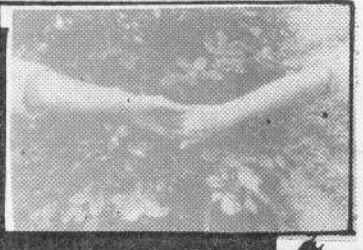
استان کوتاه



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شواراست ؟ این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اند برای قاهم يك حقیقت . راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم : " تویک غزل عاشقانه یی که هیچگاه من به آهنگ ان نپوسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته یی هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه یی دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده آبی آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های



شکسته ان بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی ان را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپزاشتم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه یس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم ان سوختن پایان نیابد . اود را بیله و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند : ((زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سباهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - پخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تانک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخود به خانه آورده بود . چه حافظه یی ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی منداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد

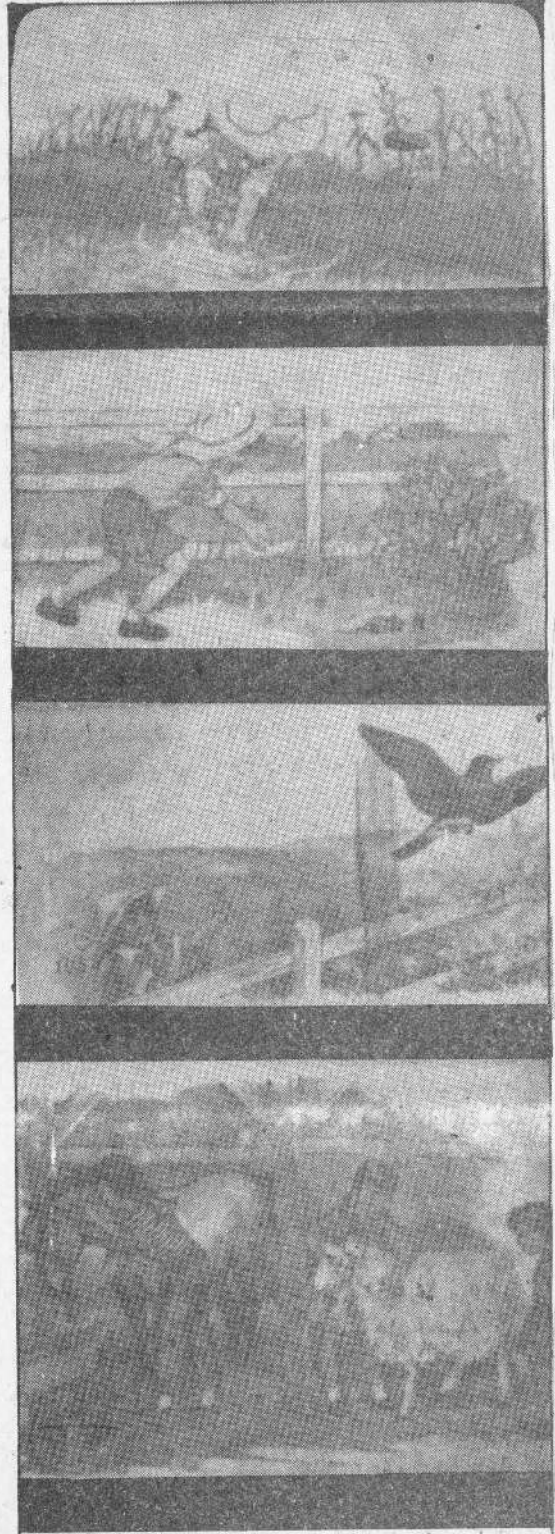
سپا و ورسا

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا
 دشنام داده گفت: ((چرا
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی
 مرا پیش دوستانم شرماندی))
 من رفتم و درخانه گریه کردم،
 هیچکس با من گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد نه بدن نه
 مادر و نه برادر - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده برادر حسرت
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند
 که چرا نمیکم من رفتم و با خواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم خواهر خوانده ام
 گفت: ((خیر است تو از زده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی، مثلاً وقتی
 که گیلان آب را بر ساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود من که یادم آمد
 بر استی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت: همچنان وقتی
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود چند روز پیش مادر
 گفت: ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ناگهان گیلان
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم یک روز بدو گفتم:
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود، اما متوجه
 نبودم که دفعته دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدو خورد و آنرا شکستند
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در
 بدو مراد دشنام دادند گفتند:
 ((تو بسیار بیگانه و تنبل هستی
 هر چیزی را می شکستی))
 برادر کلانم که در یوهنتون
 میخوانده چند روز پیش با دوستان
 خود در خانه ما بود، برادر من
 گفت: ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 و به اتاق معلمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادر من با عجله از اتاق
 بیرون برآمد و با شتابی که داشت
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد .

همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

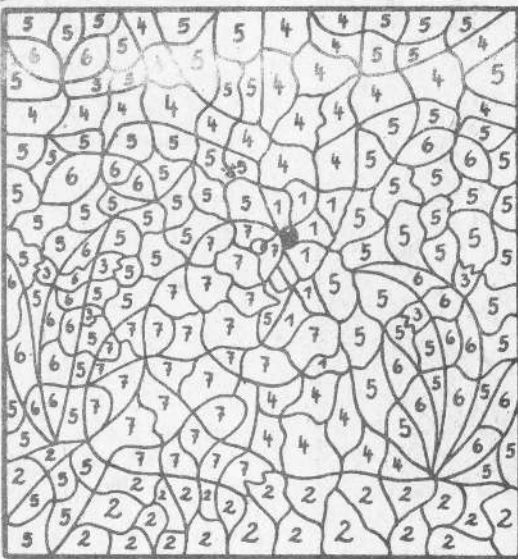


از اين لحاظ بايد با احتيا ط باشي ويلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد كار هايي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشد و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بيكاره .

من ...

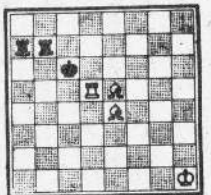
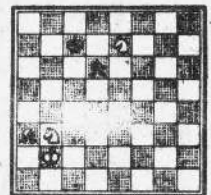
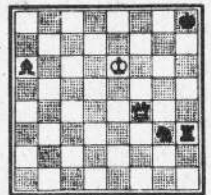
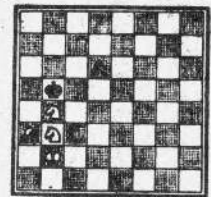
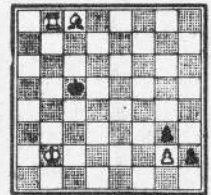
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

شماره هاي ارقام را چنين رنگه اينزي ضايعه :



۱- زرد ، ۲- نارنجي ، ۳- سبز ، ۴- انصاري ، ۵- آبي ، ۶- سبز و ۷- انصاري تيره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

پازل

جدول

افقی:

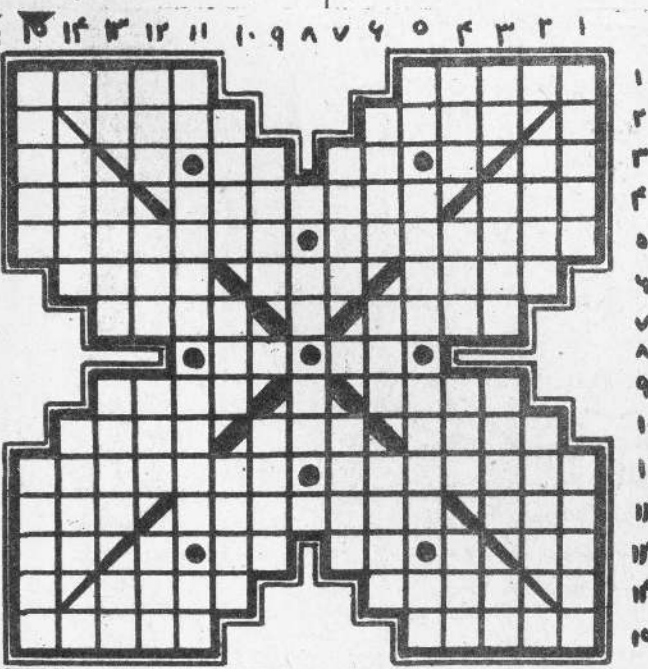
- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است
 ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نیرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید
 وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.
 ۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور با نیپال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی:

- ۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات
- ۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود
- ۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند
- ۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان
- ۵- واحد پول جاپان
- ۱۱- اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



حل کنید - جایزه بگیرید

- ۶- مرآت - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدساتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نهلماهی هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسک و بیخنگی فکری برخوردارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از بقیه به خدای خود اطمینان دارید و خود را با یک قربانی تصور میکنید. چرا؟ آیا دلیل پاره بی ناز - سایه های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینها باید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید و زنده گو می کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بمانند

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید و زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هره شعري آماده
بند پراي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
مکتب
Ds
350
220

صنایع ملی
بزرگترین
بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ
ایر مویان خانوارہ ما تازہ رسیدہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
۲۶۱۱ برا سے حر
رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
قدابی خوب، قیمت مناسب، وقت راقبہ پرزف کیند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**